

انکشاف مبارزه و سیاستهای رژیم

درست یکسال پیش یعنی در مرداد ماه ۱۳۵۶ ما در روزنامه "حقیقت" در مقاله‌ای در مورد "رویداد عسلی" اخیراً به تحلیل از بحران اقتصادی - سیاسی جامعه ما که اکنون چهارمین سال زحمت خود را طی میکند نوشتیم: اکنون بطور قطع میتوان گفت که حکومت خودکامه پهلوی وارد مرحله بحرانی خود شده است و متحد رضاشاه و دار و دسته خیره سر او هرگونه هم که بخواهند اقتدار و خود را می خرد را در برابر سیر بحرانی امور نشان دهند قادر و محکم کردن درباره بند ها و جلوگیری از غلبان سیاسی جامعه نیستند. "وقایع و تحولات یکساله اخیر صحنه است نظرات ما را بر روشنی اثبات نموده اند. براسستی که در یک سال مورد گذر شده اختیارات و شیوههای بند گسل سردم در ایران و غلبان سیاسی جامعه همراه با بیداری استکفانی جدید در درون اردوگاه ارتجاع عقب مانده ترین ناپایان را بحیرت واداشته رژیم متحد رضاشاه رادستی - حه و هراسان بجهت اندازی واداشته و استیصال بی نظیر کومینستهای ایران نموده است. پیچیدگی و عمق و وسعت این مبارزات از مبارزات حاشیه نشینان تهران گرفته تا اختیارات و نظراتهای خونیین دانشگاههای سراسر ایران تا ضمیمه های تاریخ ساز قم و تبریز و بیابان خیزی گلستان شهرهای ایران و جنوب و جنوب تمامی انتشار و طبقات خلقی و بیداری روحیه نوین انقلابی در میان انتشار زحمتکشی جامعه همگی آنچنان ضرباتی بر رژیم شاه وارد ساخته و آنچنان آتشفشانی حالتی از انقلابی در میهن ما بوجود آورده اند که طبعیات غریب آنرا بزرگترین بحران رژیم بعد از کودتای ۲۸ مرداد قلند کرده و بی ازشا - لیا تبلیغات ریاکارانه در مورد "معجزه اقتصادی ایران" و "جزیره ثبات و آرامش" اکنون علناً اذعان میکنند گسسته "آینده رژیم شاه ناروشنی است."

اما در گذشته از تکلیف چند رشته تضاد مهم در درون جامعه ایران نام بردیم. و اکنون بحاست تفسیرات و جنگی نگین انکشاف این تضادها را در ماههای گذشته مد نظر قرار دادیم. این تضاد های مهم عبارتند از یکم - تضاد انتشار و طبقات زحمتکش جامعه ما ارتجاع ایران و امریاج لیستهای حامی آن دوم تضاد میان انتشار و طبقات متوسط جامعه (بورووازی طی و لایه های نوپای خود بوروازی) با ارتجاع و امریالیسم و سوم - تضاد میان بانده اسوا و دستجات درون اردوگاه ارتجاع. در تضاد اول میهن تضاد های میان اردوگاه خلق و ارتجاع و تضاد سوم میانش تضاد های درون ارتجاع است. در اینجا میبایست بییک تضاد فشرستی در درون اردوگاه خلق یعنی تضاد میان انتشار و طبیعت زحمتکش (کارگران و دهقانان و خرد و - بوروازی فقیر) و طبقات متوسط خلق نیز اشاره نمائیم. بوسیله ییجه نظام اجتماعی ایران، بحران اقتصادی جامعه و روشنگری صنایع و کشاورزی و تزاری بیسابقه هزینه زندگی، کمپانی مواد اولیه مورد احتیاج زندگی مردم بحران مسکن، برق، آب، ترافیک و آلودگی هوا... همراه با ترور و اختناق و دیکتاتوری لجام سنجسته و فساد و تباهی و ستم شیروانه یک بیروگراسی فرتوت استبدادی خاصیتش، عوامل تعیین کننده ای هستند که منجر به تعمیق تضاد های خلق و ارتجاع گردیده و سنبل خروشان مبارزات کومینستهای از این عوامل است. وقایع و حوادث یکسال گذشته بویژه قیامهای خونین قم و تبریز به درستی نشان دادند که تضاد و کینه و نفرت انتشار و طبقات زحمتکش ایران نسبت بوزیم شاه حد و مرزی نینشاند. زمین تضاد است که بدین شک تعیین کننده و جهت دهنده سایر تضادها و آغاز عریضه نویسی و بخش اعلامیه های متعدد از جانب سنجگیمان لیبرال بوروازی ملی ایران ایجاد مجدد آنچه ملی و سایر محافل لیبرالی و همراه با موعظه های سازشگانه است محافل راست مدعی "ایمان تراسته بودند آتشیست سیاسی ایران را کم و بیش قضا کرده و متوجه خود نمایند. بیکارهای خونین قم و تبریز و سایر شهرهای ایران توسط باید در صفحه ۲

نتایج يك انحراف

بالاخره به پایان رسید! جریان چریکی شهری که گذشته ای درخواست در حقیقتی که به آغاز نزدیک تر بود تا به پایان هنوز اعلام بروز پایان را تلقین نماید. خود در آستانه دوره نوینی از رشد و شکوفایی جنبش به انتهای منطقی و محتم خود رسید.

این پایان، به معنای طرف کامل این منی انحرافی از رین جنبش انقلابی و کومینستی ایران نیست. هنوز و وجه بسا نا اینه ای دور تر، این منی انحرافی در بخشهای از جریانات مختلف چریکی شهری و خود اران آنان و یا در مورد گمان دیگری بقا خواهد یافت. با این حال، مشکل نشان انگار نبود که منی چریکی شهری، منی نبرد سلطانه ی خردانه روشنگران، برای موافقین و مخالفین آن هر دو، به مایه یکی از مسائل اصلی جنبش انقلابی و کومینستی ایران، به مایه منی معنی که سرنوشته بسیاری از گروهها، محافل و عناصر جنبش را مانتربسیاخت، پایان گرفته است.

جز اینهم نمیتوانست باشد. جریانی که از ابتدا ضرورت وجودی خویش را با نفی بهیچ نرین قانونه نهایی مبارزات انسانی توجیه نمید و با اینکه بعضاً و علی الظاهر بصورت طبقه کارگر نشانده رفته بود، حرکت نشانده و منفردانه خویش را نه از موضعیت منی و ذهنی طبقه کارگر و نیازمندها و ضروریات مبارزاتی این طبقه، بلکه از موقعیت تخریب شونده ی لایه های پائینی خرد و بوروازی شهر و روستا، در شرایط فقدان تحریک سیاسی و روحی خود این لایه ها، برداشت نمید و در انتظار تحقق دور نمای وهم انگیزی بود که جز از یک اراده کراتی مفرط و بیگانه با واقعیات مبارزات اجتماعی بر نیخاست، بالا - حبار نمیتوانست با سرنوشته ی جز این روی و کرد،

پایان گرفتن منی چریکی شهری، به مذهب که از آن سخن رفتند، نتیجه اجتناب ناپذیر بر نوال کونگون عینی و ذهنی بود.

قبل از هر چیز باید از مقاومت و مبارزه ی بخشهای مهمی از جنبش کومینستی ایران در برابر این منی نام برد. مکتبکیمیا و دستوپاژ، زیرا اگر چه بخشهایی از جنبش مارکسیستی لنینستی ایران به مبارزه تئوریک - سیاسی فعال بر علیه این انحراف دست زدند، به بسیاری از محافل و گروههای کومینستی دیگر، به علل کونگون و عموماً بسطاطر ضعیفهای سیاسی و سازمانی درونی خویش، به مقاومت منفعلانه در برابر این منی، یعنی به خودداری از پیوستن به صفوف حرکت چریکی شهری، بسنده نمودند.

این مقاومت و مبارزه، هر چه بود و علیرغم نارساییهایش، به افراد این منی انحرافی در درون جنبش کومینستی کمک بسیار نمود. بویژه، مبارزات تئوریک و سیاسی ای که در طی سالهای گذشته با توجیهات نا درست تئوریک و برداشت های انحرافی سیاسی و استنتاجات علمی کونگون هواداران جریان چریکی شهری صورت گرفت، هیچ نقطه سه ایهایی در ندادستی این منی باقی نگذاشته و این کوشش، با اینکه نتایج آن هنوز هم به گونه ها و درجهات مختلفی تخلفه میگردد، و از سوی سازمان مباحثه ی خلق ایران که بنظر مرید به عنوان نتایجی رسیده است که بسیاری از کومینستهای ایران سالها گذراند، منهدم و با سکوت بر گزار میگردد و از جانب سازمان چریکهای فدائی خلق مؤ - دریا "ابور تونسم" نمایانده میگردد، منتقصی در بارز نمایانند انحرافات عمیق تئوریک - سیاسی این منی انحرافی ایفا نمود و در پایان بخشیدن به حرگی که جبران رزهایی بشمارش شاید سالها وقت و انرژی خویش را در مصرف خویش سارزد، تاثیر بسزایی داشت.

ضعف منی که در مبارزات هواداران منی مارکسیستی لنینستی وجود داشت این بود که ایشان، بازمه بدلائل کونگون اما عموماً بناد طرضعفهای سیاسی و سازمانی درونی خویش، از به علل گذاردن خود و وسع نظریات منی سیاسی خویش ناتوان مانده اند و این سبب گردید که هم منی چریکی شهری با در پراپی خاصی نیروهای زیادی از جنبش ما را سالها بخود مشغول دارد و هم در نتیجه پیوستن درون حزب داران این منی نامش ناشیست ی خویش را نگذاشته اند. تا اینجا که همانگونه که خواهیم دید، در سر تحولات درونی این سازمانها، انحرافات کونگون دیگری، که بعضاً بر مذهب خنجرانگیزی چریکی شهری اند، بخشهایی از فعالین و هواداران سابق کومینستهای این منی را هم اکنون به زرفای سیاستهای رفیستی - و در مورد گروه مشخص از چریکهای فدائی خلق ضد انقلابی - در کشیده اند و بسیاری دیگر را با سرنوشته مشابه تهدید میکند.

در بین عامل مهمی که در تقلیل سریع نقش جریان چریکی شهری در صحنه ی مبارزات انسانی ایران مؤثر بوده است، تغییرات مهمی است که در موقعیت طبقات کونگون جامعه از لحاظ تحریک سیاسی بوجود پیوسته است.

جریان چریکی شهری در اوایل سالهای بحرانی ۵۰ - ۴۸ آغاز گردید و در سالهای اول ۵۰ به نقطه ی اوج فعالیتهای خویش رسید. دوره بحرانی سالها ۵۰ - ۴۸ از یکسو شاهد انکشاف مجدد مبارزات رزات کارگری و افزایش تعداد اعضا یات کارگری به مایه سیبباده ای در رگ طول دوره ۴۹ بود و از طرف دیگر، در عین حال که نام شد تخریب بین از پیش موقعیت انسانی و رفاهی لایه های پائینی خرد و بوروازی شهری و روستایی بود، تحولات اساسی این لایه ها را به همراه ندانست.

در ان سالها لایه های میانی و پائینی خرد و بوروازی شهر و روستا، با اینکه به جبر سقوط سریع موقعیت انسانی و رفاهی خویش رفته رفته از قید پند ارهای واهی و استبدادات مرمومی که برنامه های

در باره تئوری

"سه جهان" (۲)

۱ - تئوری "سه جهان" استراتژی نوین روزینویستی

مبارزه های که چند بست بر سر تحلیل از اوضاع جهانی و تعیین استراتژی و خط منی عمومی جنبش بین المللی کومینستی در سطح بین المللی در گرفته مبارزه است میان منی مارکسیستی - لنینستی و روزینویستی و دارای اهمیت تعیین کننده ای در سرنویشت جنبش بین المللی کارگری و کومینستی جهان میباشد. مدافعیین تئوری "سه جهان" با استفاده از ابزار "تفسیر شرایط" و با تحلیل روزینویستی از اوضاع کومینستی جهانی و خلعت عصر حاضر تمام مانیسی اساسی و دستاوردهای مارکسیسم - لنینسیم را در زمینه خط منی جنبش جهانی کومینستی بزر سوال کشیده و استراتژی روزینویستی نوینی را در مقابل استراتژی لنینی طبقه کارگر بین المللی در حال حاضر قرار میدهند. مدافعیین تئوری "سه جهان" پس از گذشت حد و حدی صحنه سال از انقلاب اکبر و آغاز عصر انقلابات پرولتری ناگهان اکنون باین نتیجه رسیده اند که در چندین سال گذشته تغییرات کیفی شگرفی در شرایط بین المللی و تضاد های اساسی عصر کنونی پیدا شده و حتی تضاد های اساسی نوینی پدید آمده اند و لذا بر مبنای این تغییرات - می -

بایست استراتژی نوینی برای جنبش پرولتری جهان تدوین نمود. در این رابطه می خوانیم: "تغییرات عظیم در شرایط بین المللی امروز و رشد روزمره قدرت تولید ها در کشورهای مختلف و عوامل انقلاب تقسیم بندی نوینی راد، زمینه نیروهای سیاسی جهان ایجاد کرده تا اینکه بتوان استراتژی جهانی نوینی را برای پرولتاریای بین المللی و خلقهای ستمدیده بر حسب رابطه نوین بین مادی وستان مادی و دشمنان مادی تدوین نمود." (خبرنامه یکن شماره ۴۵، ۱۹۷۷، تاکید از ماست) مدافعیین تئوری "سه جهان" استراتژی نوین خود را به عنوان یک تغییر اساسیست لحظهای و یا صرفاً تاکتیکی بلکه بعنوان یک "مذهب استراتژیک بزرگ" که هم در بزرگترین تاکتیک و هم استراتژی نوین لئاریا است، بعنوان یک "تئوری" که در روابط ضد تناقض با تئوری لنین در مورد امریالیسم و خلعت عصر حاضر را دارد، به مثابه تنها استراتژی صحیح پرولتاریا در عصر کنونی و بخاطر رسیدن بحامه کومینستی ارائه میدهند: "این طرح استراتژیک با نوازه های استراتژیک مبارزات معاصر پرولتاریای بین المللی و خلقها و ملت های ستمدیده جهان و همچنین مبارزه بخاطر بوروازی سوسیالیسم و کومینسیم وفق میده. این طرح طرح استراتژیک و تاکتیکی صحیحی است برای پرولتاریای جهانی در عصر حاضر"

و به مثابه خط منی طبقاتی آن در مبارزات بین المللی پروتاریا بشمار میروند. "خبرنامه یکن، گزارش به بند ۱ (۱) آنچه روشن است، اینست که مدافعیین این تئوری جایگاه بسیار مهم تاریخی برای این استراتژی کلند و بارزینست است که مبارزه و بحثهای امروز بر سر این تئوری نه بیگ مبارزه بر سر یک سیاست چند ساله کوتاه مدت پرولتاریای بین المللی و یا د بیفکاس خارجی یک کمپور سوسیالیستی که لزوماً منطبق با حرکت و خط منی سایر احزاب پرولتری نیست بلکه بر سران چنان استراتژی و خط منی جنبش بین المللی کومینستی است که بدین اینکه در هیچ جمع بین المللی احزاب کومینستی کارگری مورد بحث و قرار نگردد ناگهان بر، از فوت رفیق ما میگذرد و این طرح شده و مانیسی آن عصر نوینی را در تاریخ تکامل مبارزه طبقاتی عرضه می -

دارد. ما در این مقاله سعی خواهیم نمود تحلیل استراتژیک لنین و استالین، ما میبایست در این خصوص و رجوعی کنیم و آن ما مدعیین اساسی آن و نیروی محرکه و رجوعی کننده آن و در این رابطه اصول حاکم بر منی عمومی جنبش بین المللی کومینستی را عنوان نموده و نشان دهیم که مدافعیین تئوری "سه جهان" چگونه آشکار و غیر آشکار و با مسقطه و تحریف مغرضانه از نوشته های این رهبران انقلابی در حقیقت جوهر و روحیه انقلابی آنان را استماله نموده توانین اساسی عصر حاضر و مهمترین قانون عصر امریالیسم یعنی انقلابات پرولتری و بطور کلی انقلاب را نفی کرده و حتی تا این حد پیش میروند که متشاه "سه جهان" تئوری "سه جهان" را نه تنها به مائوسیسم بلکه به مارکس، انگلس، لنین و استالین نسبت میدهند و البته بخودشان نیز این افتخار را میدهند که امروز پس از چند دهه سال به این "انکشافات بزرگ تاریخی" ناظر آمده اند و تو گوئی سایر بخشهای جنبش کومینستی در این چند دهه سال گذشته بخواب خرگوشی بزرگی فرو رفته بودند.

خزوه بیضنهانک در زیاره خط منی عمومی جنبش بین المللی باید در صفحه ۵

انکشاف ...

تودهای رنجبر، بیکارهای قهرآمیزی که با شیوه انقلابی، ارکان ارتجاع و امپریالیسم را هدف قرار داده و شمارهای "مرگ بر رژیم شاه"، "مرگ بر فاشیسم رستاخیز" آن در یواره های پیوسته کاخ کهن استبداد را بلرزه در آورده بود ...

بار دیگر جامعه را بشکفت واداشته، جریان لیبرالیسم را کاملاً تحت الشعاع قرار داده و نشان داد که اینجاست آن نیروی اساسی "لا یزاله" که قادر است دزهای ارتجاع را در هم کشد و این انقلاب را برانجام رسانند ...

پاره‌های از این مبارزات انقلابی مانند قیام تبریز گرچه توسط این یا آن مرجع سیاسی و یا مذهبی لیبرال سرشناس نیز فرا خوانده شدند، ولیکن طبرتم منشی و تماثل این رهبران و طبرتم حصلت اسناد را تحت‌الشعاع قرار داد هاند ...

تضادها و شکافهای درون ارتجاع ایران که خود در عین حال در ارتباط با وانگاسی از تضاد های میان کشورها و جناحهای مختلف امپریالیسم جهانی است ...

امپریالیستهای غربی و در راس آنها امپریالیسم امریکا ( و ویژه انحصاراتی که منافع هژمونت خاصی در ایسرا ن دارند ) سالیان دراز است از طریق رژیم سرسپرده و واخان پهلوی تمامی تملیها و منابع عظیم ملی ایرنا را بطرز واقعا بی نظیر و عجیب بیضما برد هاند ...

محتاج رژیمی انده سراپا خاثن خود فروخته تا بتوانند از طریق تکیه بر قهر شدن این انقلابی این منابع را حفاظت نموده و ایران عزیز را در چنگال اهریمنی خود نگاه دارند. آنها خوب میدانند که بیچارگان این طریق ادامه غارتگری بحسباً آنان ممکن نخواهد بود ...

یکم تکیه اصولی بر سیاست اختناق و ترور فاشیستی در عین آب و رنگ زدن به دیکتاتوری فردی ... دوم سیاست "تفرقه انداز" و حکومت کن" برای دامن زدن به تفرقه در درون خلق و کوشش برای رام کردن و سازش با بخشهای معینی از طب لیبرالیسم جنبش و بیوزره راست ترین جناحها سازشکار و لیبرال و مذهبی بظنظیر منفرد کردن و سرکوب جنبش انقلابی ...

در صورت تکیه رژیم شاه به سیاست سرکوب و ترور جای هیچگونه بحثی نیست و خطه و نشان کشید نهایی آموزگار در این رابطه که در وقت در مقاله با "علیقات غیر قانونی" و "آشوب" با شدت عمل رفتار خواهد نمود نیز گرچه از یکطرف هدف فاسد تسلیم سرکوب مردم را از دست بردار در نظر دارد ...

تضادها و شکافهای درون ارتجاع ایران که خود در عین حال در ارتباط با وانگاسی از تضاد های میان کشورها و جناحهای مختلف امپریالیسم جهانی است ...

سوالاتی که مربوط به "مسئولیت" خود ش میباشند میتوانند جواب دهند و قوای دیگری را نیز با حقیق و اختیاراتی مستقل و مجزا برسمیت میشناسد ...

از همین صاحبها با ابراز ناراحتی از اینکه نمیتوانند هر شعار دهنده های را از طریق دادگاه نظامی به سیخ بکشند میگوید ...

در این زمینه از این قوای ثلاثه و استقلال این قوا صحبت میکند ...

در این زمینه از این قوای ثلاثه و استقلال این قوا صحبت میکند ...

انگشت ... قابل مذاکره می‌بیند، جناح‌های راست در حال حاضر ...

وفیق‌العاد و سازشکار لیبرال و مذهبی‌اند. در هر صورت در شرایط بحرانی کنونی سیاست ایجاد تفرقه در جنبش و کوشش در جهت سازش با جناح‌های راست آن یکی از مهم‌ترین اره‌های حرکت رژیم در تشکیل میدان در حال حاضر رژیم نگر میکند که جلب نظر محافظ راست لیبرال و مذهبی وی را از افراد کامل رهائی خواهد بخشید.

شاه گریه در مصاحبه خود با خبرنگار نیویورک ظاهراً به "جبهه ملی" سخت حمله میکند، لیکن وی بتجربیات و آموخته‌است که رام کردن و سازش کردن با جناح‌های سازشکار مذهبی به نفع رام کردن و سازش‌گشاندن بورژوازی ملی ایران و بخصوص جناح‌های راست آن‌چنان مؤثر نیست. حمله وی "جبهه ملی" و اشاره به اینکه "تنها راهی که آنها بیایند سرکار این است که ... اینها هم با خودهای‌ها ساززند" (مصاحبه ۲۳ اردیبهشت) نیز هدفی شفاف انداختن در دین این جریان مردم‌دان هر چه بیشتر جناح راست جبهه ملی از زحمتکشان و گوی‌تر می‌شود منفرد کردن جناح‌های راست بسکال‌تسیر را در نظر دارد. این نوع تبلیغات بی‌شما هست به تائید حمله به "مارکسیسم اسلامی" برای تفرقه انداختن بین نیروهای مبارز مسلمان و مارکسیسم است.

شاه در مصاحبه با خبرنگار نیویورک بواقعیات بسیار مهمی اشاره میکند. اشاره شاه از عاقلان با این واقعت است که ۱۵ سال پس از ۱۳ خرداد ۴۲ و ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، محققان دوران نویسی در تاریخ سیاسی ایران آغاز گردید و بدین شکل این دوران با سال‌های پس از کودتا متفاوت است. در وراثتی که هم اکنون آغاز شده سرآغاز یک دوران توانایی و انقلابی و چه بسا سرآغاز انقلاب اجتماعی دیگری در ایران می‌باشد. شاه میگوید: "این قضاوت سیاسی خود من است. میدانم که دیگر نمی‌شود بر این کشور بگشاید که ۵۰ سال پیش امکان داشت حکومت نمود." و در زمانیکه توده‌های خلق نیز در خیابان‌ها و میدان‌ها شهرهای ایران با تظاهرات شعاری ضد رژیم خود اعلام میکنند که دیگر حاضر بتحمل اوضاع وجود، سندوس رژیم پهلوی نیستند، آنگاه باید انداخت نمود که برامتی در دوران جدید آغاز شده است. بر زمین چنین اوضاعی است که میبایست بسوی جنبه از برنامہ و سیاستها رژیم یعنی سیاست عقب‌نشینی‌های جزئی و عوام‌فریبانه آن برخورد کنیم. نکته‌ای که در این رابطه میبایست به آن توجه نمود آنست که بسیاری از این عقب‌نشینی‌ها نه بر مبنای یک برنامه از پیش‌تدوین شده بلکه اساساً در مقابل با پیش‌جنبش خلق و بصورت بااصطلاح عکس‌العملی صورت گرفته‌اند. رژیم پوسیده شاه سعی میکند که این عقب‌نشینی‌ها در عین حال در حد بسیار ناچیز و با حفظ ظواهر و مبارزات آری‌مهری صورت بگیرد و در ضمن بتدوین اینگونه تبلیغ میکند که باقی این سیاست‌های نوین شخص محمدرضا شاه است. مهمترین این عقب‌نشینی‌ها و مانورهای عوام‌فریبانه در رژیم سیاسی میبایست یکی در مورد از عاقل‌علنی شکست "مناخیز" و قبول ضمنی حزب‌سازی (حد اقل توسط رقبای پادشاه) بااصطلاح قبول "انتخابات آزاد" و آزادی "درستجات سیاسی" در زمینه گاند به نمایندگان برای انتخابات مجلس آینده بود. رژیم بااصطلاح "قضای ساز سیاسی" تخفیر شکل ظاهری سانسور مطبوعات و عقب‌نشینی در زمینه انتشار یاره‌ای از کتاب‌های تحت سانسور، آزاد کردن در حد ناچیزی از زندانیان سیاسی که اکثر آن در دوران حکومت آنها مدتها پیش تمام شده بود و مانوس و عقب‌نشینی در زمینه اخراج "گارد دانشگاه" در بررسی دانشگاه‌ها و "پانگه" کردن امور دانشگاه‌ها بدانشگاه "هیان" را ناکسوس نمود. در زمینه اقتصادی، رژیم در مقابل فشار خشم و مبارزات افشار و طبقات مختلف مردم و از ترس انفجارات بزرگتر اینچا و آنجا دست بحلق نشینی‌ها و مانورهای مکارانه‌ای زد دست. از این زمره‌اند عقب‌نشینی رژیم در مورد زمین‌های خارج از حدود تهران، اضافه نمودن چند تومان به حقوق بخشی از کارگران صنعتی در آغاز اسامال و عقب‌نشینی اطای اصناف و آزاد کردن بخشی از تجار و سرمایه‌داران ملی برای تعیین قیمت کالاها خود چیزی که تا همین گذشته نیز بدست تحت عنوان "مبارزه باگور" نفروشی توسط رژیم خود کامه شاه و در جهت منافع امیر-پالیسم بزور به این قدر تحمل میشد. این عقب‌نشینی‌ها همگی بیاتر ضعف و استیصال رژیم در مقابل مبارزات مردم‌اند و در مقایسه با اجحافات و دست‌گریها رژیم شد. رژیم شاه بنحایه قطره‌ای در مقابل اقیانوس‌اند و نمیتوانند تاثری در فرکانس آتش خشم قزاقان مردم داشته باشند. توده‌های خلق البته میبایست از هر عقب‌نشینی رژیم بمنظور وارد آوردن ضربه قاطع‌تر و دیگری بر دیگر آن استفاده کنند.

جبهاتی در جنگ‌های بحرانی سیم و در جوارب اسیر است و بگفته سرکردگان امپریالیسم خلاصی از این بحران آسمانی و در آینده بزرگ ممکن نیست. روزنامه هرالد تریبون در پایان ملاقات نین در واسط نوشته‌است که با شرکت ریمبا ۷ کشور امپریالیست غربی صورت گرفت است: "درجه غالب در بین بروشنی روحیه احتیاطی بوده. گفت سیاستمداران می‌دانند که اقتضای کشورهای آنها دیگر مانند در دهه‌های بعد از جنگ از یک ریوال شناخته شده و قابل پیش‌بینی شمعیت نمیکند. هر هفت دولت اکنون با ناراحتی بسا این احتمال روبرو هستند که این رکود آخری صرفاً بسبب چرخش بسیار شدید در سبک‌های نیو، بلکه فاز جنگید را در پیشرفت جهانی نیو داد. نازی که در آن از فرار تا یک مدت طولانی رشد اقتصادی آهسته‌تر و ترقی سطح زندگی بسیار مشکل‌تر از آنچه در سال‌های شوک‌گشایی بعد از جنگ که اکنون احتمالاً پایان رسیده، خواهد بود."

(هرالد تریبون ۱۹ ژوئیه ۱۹۶۸) اینجنین است ارزیابی مفسران امپریالیسم از اوضاع کنونی اقتصاد امپریالیسم. با در نظر گرفتن نظام اقتصادی تروت و بحران زای ایران و با در نظر گرفتن اینکه این اقتصاد اجساراد در خدمت امپریالیسم و بویژه در حال حاضر در خدمت کمک بد آنها برای خروج از این ورطه بحرانی است. در نتیجه میتوان انتظار داشت که رژیم شاه اجباراً به سیاست‌های وطن‌فرشانه و ضد مردمی این‌ها تنبها داده‌اند و بلکه در ابعاد خاشانه‌تری داده خواهد داد. نتیجه روشن است، تشدید ستم و استثمار خلق و بیاید این ناسیامانیهای زیاد تر تشدید بحران در جامعه و انباشت ناراضی‌های هر چه بیشتر. عوامی از جمله یاقین آن در تدرت خرید دلار در مقابل با ارزهای معتبر جهانی، کاهش نسبی درآمد رژیم از بابت نفت، افزایش سریع قیمت کالاها و وارد آتسی ایران در بازار جهانی، پانگن آمدن بازدهی‌های جابه‌جای نفت ایران، افزایش تقاضای مردم میبایست تقابلی رژیم، کسربود چه چندین میلیاردی رژیم، همه و همه تشدید کند اوضاع بحرانی جامعه‌اند. بنا به آمار اخیر، رژیم شاهد عرض ۵ سال گذشته حدود ۲۶ میلیارد دلار اسلحه خرید است. تنبها در سال گذشته رژیم در حدود ۸ میلیارد دلار اسلحه خرید است و این مقدار در مقابل اسلحه خریدی که به سیاست خاشانه‌سلیحاتی خود داده خواهد داد. با در نظر گرفتن عوامل فوق و بر زمین نظام اقتصادی جزئی بد ایران همچون سیاست‌های تشدید گرفت که "تنبها" و مشکلات اقتصادی رژیم در آینده بزرگ‌تر و چندانی خواهند شد و در شرایطی که اربابان شاه و بویژه امپریالیست‌های یاقی خود در ورطه بحران غوطه‌ورند و این‌ها الملل کسر می‌بازرند، پدید اختیاری امپریالیسم سالیانه تسلیح‌کنان در حده ۳۰ میلیارد دلار رسیده است و تنبها امکانات آنها برای نجات رژیم از ورطه نیستی تضاد یافته بلکه خود مجبورند هر چه بیشتر بر رجه چپاول و استثمار خلق‌های مستبد به جهان و از جمله میهن ما بشدت تکیه نمایند و بدینوسیله بر بحران جامعه ما هر چه بیشتر دامن زنند. پس خلاصه کرده‌ایم: شیم در حال حاضر "محوزه اقتصادی" دیگری بسایان "معجزه" ضد انقلاب سفید را نمیتوان از رژیم شاه انتظار داشت، بلکه آنچه میتوان انتظار داشت وخاست و ناسیامانی بیشتر اوضاع اقتصادی ایران است. بر چنین زمین‌های و با وجود استبداد مطلق و بوروکراسی فاسد رژیم ما بدین‌شک با تعمیق ناراضی مردم و تشدید مبارزات آنها بحاضر سرنوشت رژیم بسیار روبرو خواهیم بود. شواهد موجود حاکی از آنست که جامعه ما میتواند بزودی در کوران یک اوضاع انقلابی سپهنگین قرار گیرد. رژیم شاه تماماً در یک تنگنای تاریخی قرار گرفته و بخوش می‌داند راه نجاتش آسان نیست و فعلاً خود بدین اینچه "مجزای" در آستین داشته باشد، نسخه‌های عمومی ضد انقلاب را یعنی تکیه بر سرکوب و مانور دادن، در صفوف جنبش تفرقه انداختن اینچا و اتجا عقب‌نشینی‌های ناچیز کردن را تجویز میکند. مهمترین ریزه‌امید رژیم در حال حاضر حصول موفقیت در بسازش‌گشاندن بخش‌های راست و لیبرال جنبش و بویژه جناح‌های سازشکار مذهبی است. جنبش انقلابی و راس آن طبقه کارگر ایران باید بتواند این طبقه و سازش را عقیم‌گذشته و بویژه های خلق را در ورطه خاندن، سبک‌گین و شکنندگی برای شستن تنگ جامعه‌ها یعنی سلطه دارودسته اشرازی پهلوی رژیم طبقات حاکمه و امیر-پالیسم بحرکت در آورد. کمونیست‌های ایران میبایست در این شرایط تاریخی و حساس، در رجه اول مبارزتن بهیان طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و متحد کردن صفوف خود، جنبش کمونیستی ایران را از این ناسیامانی نجات بخشید و با جلب توده‌های دهقانی و سایر اقشار و طبقات خلقی و با طرد لیبرالیسم و سازشکاری از درین صفوف جنبش و بسا مهمترین طبقه و مکتوباتیک خود یعنی سرنوشتی رژیم سفید و پهلوی و طرد امپریالیسم از طریق نبرد مسلحانه توده‌های تخطی بخشید و جامعه و تقراسی نوینی را بنا نهاد و سپس در مسیر تحقق انقلاب سوسیالیستی گام بزنند.

شایع ...

مد انقلابی معروف به "انقلاب سفید" برای آنان فراهم آورده بود رها میگرددند. اما هنوز به از آگاهی عمیق لازم به ظل ناسیامانی‌های خویش و راه عیج آنها و نه از تنگنای دست‌کم تنج و آزام برای مقاومت فعال و بیکارچه در برابر رژیم برخوردار نبوده‌ایم. بقایای امیدها و انتظارات گذشته و بی‌اندکشی ناشی از موقعیت‌تولیدی آنان و فقدان تنگنای که برانگیزنده و هدایت‌کننده ی حرکت این لایحه باشند. عقده بر عوام سیاسی و اجتماعی دیگر منفر استند و ضمن گشیمه‌مانند جشائنگاران درباری، اتوانانی عکس‌العمل سریم و جمعی نسبت به فشارهای روز افزون اقتصادی و سیاسی ای را که بر این لایحه وارد می‌اند از آنان سلب نموده بودند.

شش جرگی شهری یاسی بود که از جانب بخشی از روشنفکران انقلابی ایران که بد گفته‌نشین میخواستند یا نمیتوانستند یا نتوانستند کارگران پیوند گیرند. به این موقعیت تحریب شونده ی لایحه‌های پانگنی خرد، بورژوازی شهری و روستایی و اتوانانی این لایحه دست زدن به یک مقاومت وسیع و بیکارچه داده شد.

این جریان نه فقط از لحاظ شیوه ی مبارزات متخرف اندکی اکتفا کرده بود بازمانی از خشم و نفرت و در عین حال ناتوانی‌های لایحه‌های پانگنی خرد، بورژوازی و نیز گشش و برابر خشم و شور بسجشی از روشنفکران انقلابی نژاد از پیوند یابی با جنبش کارگری در سال‌های مورد بحث بود، بلکه همچنین تداوم در نفس این از موقعیت مبارزاتی تخطی کارگر نیز چیزی جز انعکاس رقیب موقعیت این لایحه‌های خرد و بورژوازی نبود.

تقدیم که جریان جرگی شهری، حرکت شتابزده و سفردانه خویش را نه از موقعیت و شرایط عینی و ذهنی طبقه کارگر، سطح مبارزات و نیازمندی‌های سیاسی و سازمانی مبارزات این طبقه، بلکه از موقعیت تحریب شونده لایحه‌های پانگنی خرد، بورژوازی در شرایط عدم تحرک سیاسی و توده‌ای این لایحه بدین برداشت منبهر. بدین علت است که گشش و شوک‌گشایی نسبت خود به خودی کارگری در سال‌های مورد بحث در شوریه‌های جرگی که در همان هنگام مراحل نهایی تدرین خویش را پانگن سر بگشاند، وسیع راه‌نیامید و به جای آن همه جسا از سکون و عدم تحرک "طبقه کارگر" صحبت نمود که در واقع به بیان گشده و موقعیت مبارزاتی این طبقه در آن سال‌ها، بلکه انعکاس سکون و عدم تحرک لایحه‌های پانگنی خرد، بورژوازی در برابر سقوط موقعیت اجتماعی و رفاهی او بود.

بهر حال، جریان جرگی شهری هم از لحاظ شیوه‌های مبارزاتی، هم از جهت تئوری‌ها و برداشتهایش از موقعیت و شرایط عینی و ذهنی طبقه کارگر و ضروریات مبارزاتی این طبقه، همانا طبقه کارگر بیکانه بود که در عمل نه فقط از تاثیر گذاری مثبت بر روی مبارزات این طبقه ناچیز ماند، بلکه حتی تاثیرات منفی آن نیز فقط بطور غیر مستقیم یعنی نه از طریق مدخله در نهضت خود روی کارگری و تاثیر گذاری در آن، بلکه از طریق هدر دادن انرژی انقلابی بسیاری از عناصر و گروه‌ها، تکیه نمیتوانستند در صورت انعقاد راه و شیوه درست مبارزه نشاء خود، مات مهمی نسبت به جنبش کارگری و کمونیستی میهن ما قرار گیرند، در سرنوشت جنبش و تواتر.

تاثیرات نسبت کارگری بر جریان جرگی شهری، اما برعکس، شکرگی و شکندنه بود. رشد و انگشای نسبت کارگری نه فقط بخاند انگشایان نیروی مبارزه را عیان ساخت و در نتیجه ترمیم کرد، در مورد کارگر و جنبش کارگری از جانب مبارزین جرگی آشفا میبایست خط بطلان کشید، بلکه با تسهیل شرایط پیوند باقی نیروهای کمونیستی و انقلابی با سازمان این طبقه که نیز ممکن بود آتشش و اتوانانی از آن یکی از مظل مهم‌گرایان بسیاری از روشنفکران انقلابی بسوی مبارزات مسلحانه مندرده بود، شرایط تضعیف بخش‌های پیش‌این روند اندرانی را بوجود آورد.

علاوه بر این، نه تنها بد بحران اقتصادی و سیاسی ایران و تحمیل لایحه‌هایی که در جو سیاسی ایران ن در سال‌های اخیر صورت گرفته است، طبقات و اقشار سانی جامعه و از جمله لایحه‌های پانگنی خرد، بورژوازی نیز به ضرورت و امکان شرکت فعال در مبارزات انجمنی و سیاسی گشوده و توده‌های بخاطر تخطی خواسته‌های طبقاتی خویش دست یافته و این حرکات اجتماعی گشوده و توده‌ای، اشی جرگی را که میبایستی، اشی به موقعیت تحریب شونده ی این لایحه‌ها در عین ناتوانی آنان به مقاومت وسیع و بیکارچه و جمعی در برابر آن باشد، از آخرین پایگاه اجتماعی‌اش نیز محروم ساخت.

و بالاخره سرین عامل مهم در تضعیف بخش‌های پیش‌این جریان‌ات عدم تحقق انتظاراتی بود که بورژوازی شهری جرگی شهری به عرب‌یک اراده گزاشی مفروض و بیکانه یا واقعیات، از فعالیت‌های خویش در آن بودند. شکست‌ها و ناگشای قابل پیش‌بینی این جریان‌ات واقعی در نقش‌نشین اصنامات با بعدی، بد اشتند تا بیان معقول سیاستها و واقعیات را- و تئوری‌های مخلوط و ابداع امراول "ساختی" تثبیت و توده‌ای شدن "پرونده گشده" در چند ساله اخیر، هیچ نسبی سیاسی یا چنین سمت، نند و در صحتی به عمل گذارده نشده است، و هیچ شتی سیاسی ای با چنین انگشای در تئوری و عمل رویو نگردیده است.

بن بست انگاری بود! در یک سو هفت سال فعالیت انقلابی بسی صمیمانه همراه با بزرگترین گد تنبها قرار گرفته بود و در سوی دیگر، نازاری خیره‌کننده‌ای که هر چند به آن را با فکر و امید اندت، یاری و محموضه این عوامل طبیعتاً میبایستی به پیداایش گشش بحران عینی در صفوف جریان‌های جرگی شهری و هواداران انسان بانجامد و انجامیه، تجزیه ی صفوف این جریان اندرانی نیز بهمان سبب در نمانده.

حکایت

نتایج ...

اندازه گریز ناپذیر بود. اما چگونگی این تجزیه و نتایج این پسران بستگی به عوامل متعددی داشت که مهمترین آنها نفی بود که دیگر پهنخای جنبش انقلابی و کمونیستی ایران در جبهه‌های درست این پسران تجزیه بیسیاسی ایفا نمایند. هرگاه جنبش کمونیستی ایران نوانسته بود که مبارزه با این شی خرد بورژوازی را در تئوری و عمل بطور پیگیر دنبال نماید و بویژه در تجربه ای مبارزات طبقاتی جاری و آلتزادینو معینی را وسیعاً بعمل گذارد و فعالیت آنرا نه فقط در تئوری بلکه همچنین در عمل نیز اثبات نماید و همچنین هرگاه این پسران و تجزیه به نسبت بر مراتب بیشتری از آنچه هست از تعمیم این مبارزه در درون جنبش و نیز در درون خود جریان‌های چریکی نتوانست میگرفت تا از ناگهپهای که این جریان‌ها در عمل مبارزاتی خویش بنا آنها برپا کردیدند و تحولاتی که اینان را از آخرین پیوندهای اشتراک عی شان محروم ساخت؛ امید به اینکه پسران و تجزیه ی صوف جریانات چریکی راه و سوی مظلومی را طی نمینود و انحرافات راست رونده و گاه ضد انقلابی و در درون پهنخای از پیروان سابق و گونوی این شی با چنین عمق و گسترده رواج عیبات بر مراتب بیشتری میبود.

ساختن چنین نشد و مینمیخورد که از د سازمان اصلی پیرو شی چریکی شهری فقط سازمان مجاهدین خلق است که توانست با برخورد به این انحراف در جهت طرد آن از تئوری و عمل خویش حرکت نماید و در مجموع راه و سوی درستی را جایگزین نماید. با این حال دو متاسفانه هنوز بقایای بسیاری از خصوصیات جریانات چریکی و بویژه خصیصه انقلابی گری این جریانات، از تکرار برخورد این سازمان نیز کاملاً زدوده نگردیده است و هرگاه برخورد و ارزیابی انتقادی سازمان مجاهدین نسبت به شی سیاسی سابقین توانده به زدودن کلیه ریشه های این شی و انقلابی گری از تفکر و عمل این سازمان متمم باید و بیم این میورد که ادامه روند آنها دستاوردهای گونوی این سازمان را هم مورد تهدید قرار دهد.

طبیعتاً سازمان مجاهدین خلق ایران نمیتواند ضمن طرد شی چریکی شهری مشابه یک شی خرد بورژوازی برای شی خولانسی نسبت به مبارزه ای که میان این شی و شی مارکسیستی - لنینیستی به دست پیش از هفت سال در درون جنبش با صورت گرفت بی افتنا باشد. ارزیابی مجدد از این مبارزه و برداشتن و تشویه ای مخلوط گوناگونی که از جانب جریانات چریکی از جمله رفقای مجاهدین خلق در درون شی مارکسیستی - لنینیستی ارائه میگرددند و فاش سازی و تحلیل عینی از جوانب گوناگونی انحرافات که شی چریکی شهری در تئوری و عمل بدانجا دچار بود، لازمی طرف عقیب و کامل این شی از تفکر و عمل سازمانهای چریکی و هواداران آنهاست. زیرا بدون چنین ارزیابی و تحلیلی، این تئوریا و برداشتنها تا کزیر بگونه های دیگری در فعالیتها و نظریات سازمانهای که سابقاً از آنان پیروی نمینودند تیار و تیز نبود و حرکت انقلابی آنان را قطع خواهد ساخت.

مبارزه با انقلابی گری که از خصوصیات کلیه جریانات چریکی بوده است، بویژه برای سازمان مجاهدین خلق ایران اهمیت بسزایی دارد. چه این سازمان هم در گذشته و هم در زمان کنونی بطور آشکاری حامل نظریات و تئوریهای انقلابی بوده است. کوشش سازمان مجاهدین برای آشتی دادن ایده الیسم و ماتریالیسم و توافریک و دیالکتیک قبل از تحول ایده اولزیک آن و انقلاب شی چریکی شهری با جوانی از شی مارکسیستی - لنینیستی در تئوریهای این سازمان پس از تحمیل ایده اولزیک و همچنین کوشش برای "تلفیق" انقلابی و ریا تیسبا و وظیفه رفتر سازمانی کمونیستهای ایران، یعنی ایجاد حزب طسرا از شی طبقه کارگر ایران، با ایجاد جیسبه و احد توده ای - کسکه حتی اگر تمام نظرات و انحرافات دیگر نیز چشم پوشی کنیم در بهترین حالت وظیفه ایجاد بد تشکیلات خرد بورژوازی را در برابر وظیفه ایجاد ستاد رهبری پرولنرا ریا قرار میداد. نمونه های بارز این طرز تفکر انقلابی در گذشته بوده اند.

در حال حاضر نیز در نظریات سازمان مجاهدین در مورد رویه های سیاسی ایران و نقش طبقات مختلف جامعه، انطباق اشکار مضامین دگرگتیک و ضد امپریالیستی جنبشها بر ادشاشتی که خاص انقلابات سوسیالیستی اند به روشنی به چشم میزند. ارزیابیها و برداشتنهای سازمان مجاهدین خلق ایران در مورد بورژوازی متوسط ایران، جایگاه اجتماعی این طبقه و موقعیتش در مبارزات دگرگتیک و استقلال طلبانه مردم ایران، شناسان با طبقات حاکم و حیثت حاکم ایران و بالاخره انگیزها و فعالیتها و محققا و نتقی که این طبقه میتوانند در مناسبات میان مردم و نیروهای اجتماع ایفا نمایند همه بسرقتی مبین عدم درک درست از ماهیت انقلاب دگرگتیک نوین ایران و نقش طبقات گوناگون در این انقلاب و فاش کننده ی یک دره انقلابی در باره کلیه ی مضامین انقلابات دگرگتیک و ضد امپریالیستی اند.

دانشها و نظریات انقلابی و مناقض سازمان مجاهدین در این زمینه و برخی زمینه های دیگر، اگر چه ظاهراً بعنوان برخورد "طابع" به دیوالیسم و سازشکاری و پایداری بر "اصول" عنوان میگرددند، در واقع به هیچ چیز جز محدودش ساختن میز انقلاب دگرگتیک نوین ایرا با انقلاب سوسیالیستی، ترویج تئوریهای انقلابی در جنبش و منوش ساختن ذهن توده گله نریمانند، برخورد های "چپ" روانسی و سازمان مجاهدین خلق ایران در این زمینه مسلماً نه بطرف شی های سازشکارانه از جنبش بلکه به دریایی آنها یعنی به رشد و گسترش آنان گله میسراند. با این مغرور ساختن نیروهای انقلابی، راه پیشرفت جنبش انقلابی و کمونیستی ایران را بازمه در توارت خواهد ساخت. بهر حال، تطبیق این نقیصه های اساسی، با آگاهی به قاس بلشی که سازمان مجاهدین خلق ایران در گذشته در صافی با نارسا

شیهای خویش از خود بروز داده است و با توجه به مرزندی این سا زمان با شی چریکی شهری که اخیراً صورت گرفته است، امید بسیار میورد که این سازمان بتواند با گسترش و تعمیم انتقاد خویش از شی چریکی شهری به جمعی از جوانب آن در تئوری و عمل و با ارزیابی بسی جدد از مبارزه چندین ساله میان در شی و نیز با برخورد رفتر شی و عقیب به زمینهای ایده اولزیک برداشتنها و نظریات انقلابی گذشته و حال این سازمان، به تحول ایده اولزیک سیاسی و سازمانی نوینی دست یابد و در شرایط دشوار و حساس گونوی جامعه ایران، نقش شایسته ای را در جنبش کمونیستی ایران ایفا نماید.

ساختن بجز سازمان مجاهدین خلق ایران که تحت نام سازمان تئوریک - سیاسی در درون جنبش و مبارزات ایده اولزیک درون خویش، تجربیات طخ شی چریکی در عمل و تحولات سریم جامعه نوانسته است مستحقاً در روشنی را در درون جوانب فرابنده ی جریانات چریک یکی به خارج از آن بجوید. است تحولاتی دیگری که در صفوف پیروان سابق و گونوی این شی روی داده است، جز اینها نیست تعمیم انحرافاتی که در جمیع جبهه‌هاش بر مراتب زیادتر از انحرافات قبلی آنان میباشند را نمیتواند.

از این جغفاست سمت تحولات سازمان چریکیهای فدائی خلق که ضمن حفظ ناگتیک بر شیوه ی مبارزه ی مسلحانه ی مغرور از توده و جنگ تن به تن انقلابی با دشمن یا تجدید نظر گری در موازین ایده شو - اولزیک و حسون سیاسی مبارزاتی خویش، حرکت قهرقایی شدیدی را ایفا نموده است که از نگاه منافع مبارزات دگرگتیک و استقلال طلبانه مردم ایران و جنبش انقلابی و کمونیستی ایران محسوس ترکان کنده اند. یک اشتغالی مختصر با انتشارات این سازمان، بویژه انتشارات سیاسی ایران، برای ناگتیک تردید پذیر حکم فاش میکند. مثلاً در آخرین جزوه ای که این سازمان در خرداد ماه ۱۳۵۷ یعنی پس از آنکه مبارزات فدائی جنبش کمونیستی ایران با روشنی غیر قابل تردید ی انحرافات عمیق شی چریکی شهری را بطور همه جانبه بازنمایانه است و زدندی با صراحت و قاطعیت همگی این، بر بطلان کلیه انتقادات آنان حکم رانده است، منتشر نموده اند و میگویند: "در این شرایط نوع سازماندهی مبارزات توده ها اقم از مبارزات اقتصاد ی و سیاسی باید با توجه به نقش حشری مبارزه مسلحانه صورت گیرد و در جهت آن گامهای برداشته شود." (پروپونسیها و ما) راستی ای کسی پیدا نمینود که بیکار و برای همیشه به ما بگوید که آیا خرده این نقشن جزوه ی مبارزه مسلحانه "مغرور از توده و چگونگی جانوری است و ارتباط آن با سازماندهی مبارزات توده ها" چه میباید؟! ارتباط معکوس یا تاثیر منفی آن نه که میدانم ارتباط مستقیم یا تاثیر مثبت آن چیست؟

شاید هنوز هم چنین ارتباطی مورد نظر است: "اینکه توده ها در این شرایط به مبارزه برخاسته اند از چند عامل سرچشمه میگردد که عبارتند از: ۱ - تشدید بحران اقتصادی و سیاسی علیرغم افزایش در آمد نفت و فشار روزافزون به توده ها. ۲ - وجود سازمانهای مسلح پیشرو که با اندام مبارزه خود در سطح جامعه به شکستن تمرکز و خفت توده ها گت کرده اند و چهی و رژیم در تئوری با آنها برخورد میکنند. ۳ - تشدید بحران خارجی و اقتصادی (دهلیانجا) ما در گذشته به کرات و به تفصیل به مسائل منگسده رفتن فولهای فوق پرداخته ایم و توضیح ارزیابی جدد این احکام نامدرست را ضروری نمیدانیم. فکر میکنم که حتی یک نقیصه ساده میان سه دوره مختلف رشد و روکشتن نیست توده ای و کارگری ایران در سالهای اخیر با رشد و افول جریان چریکی در همان دوره ها، آگاهی باندنسا با روشنی غیر قابل انکاری بطلان احکام فوق را اثبات کند. پس در اینجا به همین نقیصه ساده اکتفا مینمایم.

دوره اول به سالهای ۵۰ - ۴۸ یعنی به هنگامی مربوط میس کرد که جریانات چریکی هنوز فا از نکرده بود. در این دوره همه علت پسران اقتصادی جامعه ما شاهد رشد و شکوفایی نسبت خود روی طبقه کارگر و مبارزات توده ای بسیاری بود که از آن جمله است مبارزات، معروف به نومورانی، نظافتها بر علیه مهندسیها و سند حمایت از انقلاب طسطن، شعارات اعتراضی بر علیه کفرانسیس و مایه داران امریکایی در ایران و ...

دوره دوم یعنی سالهای اول ۵۰، دوره ای کوری فعالیت های چریکی است که، به علت پایانی یافتن مرحله مهندسیها و سند است با فروکش نسبت توده ای و کارگری، در دوره ای کوری فعالیت و با آلا خرید و دوام که به سالهای اخیر مربوط میگردد، دوره فروکش فعالیتهای چریکی شهری و رشد و اشکاف مبارزات توده ای و انتضامات کارگری است. غرض از نقیصه فوق این نیست که رشد و انتضامی نسبت کارگری توده ای را در دوره اول و سوم به فقدان یا فروکش فعالیتهای چریکی و فروکش نسبت کارگری و توده ای در دوره دوم به تشدید فعالیت های چریکی نسبت در همین وقت اصلی این رشد و فروکش فعالیتها ی خود روی توده ای و کارگری در دوره های مزبور را باید در تناوب دور به های مختلف بحران اقتصادی در ایران جستجو نمود که اصولاً نه این بحرانها و اینها میسراند، نه آن رشد و فروکش نسبت توده ای روغی به فعالیتهای چریکی تشدید شده اند. و غرض نشان دادن همین شی رابطه ی میان این دو است.

سهرحال - در نادرستی احکام فوق الذکر هم تشواید تجربی و هم دلایل تئوریک و سیاسی بسیاری در گذشته ارائه کرده اند که ما را از توضیح مبطل تران بی نیاز میازند. آنچه از در نظر این نقل قولها در نظر داشتیم نشان دادن این واقعیت بود که چگونه سازمان چریکیهای فدائی خلق، بی توجه به کلیه ی ماحضات تئوریکی که در اشکاف نادرستی شی علینات مسلحانه ی مغرور از توده ارائه کرده اند و

طریق گتگی ی تجربیات علمی جریانات چریکی شهری، هنوز کلگان بر "تفکر محوری مبارزه مسلحانه" مغرور از توده تکیه مینماید. آنچه این سازمان را با گذشته مقارنتمشا بنیان است که اگر در گذشته این مبارزه با یک سیاست فاطمه صد زبمی خود امپریالیستی همراه بود، اکنون سیاسی ای که این شیوه مبارزه سیاستهای این سازمان است از هرگونه قاطعیتی است. و این یکبار دیگر نشان میدهد که روشها و شیوه های مختلف مبارزه موجود خود دقیقاً قاطعیت سیاسی زمینس کنده ی آن نیستند و در تمامی شرایط، روشها و ابزارهای مبارزه ثانوی بود، مقترنمین شده همواره با سیاست است.

تعدد مغرور و قهرقایی شدیدی که در موازین سیاسی سازمان چریکیهای فدائی خلق روی داده است، هم در زمینه مسائل ملی و دگرگتیک و هم در زمینه مسائل بین المللی، حاکی از تقویت بیشت از جنبه رونده است و این جمعی از سیاستهای این سازمان است که نمیتواند نگرانی بیش از پیش شی و سرروه ای انقلابی و کمونیستی ایران را بر تیار کند.

سازمان چریکیهای فدائی خلق، با تبلیغ شعار "مبارزه با دیکتاتور" بعنوان شعار استراتژیک جنبش انقلابی ایران، عملاً مبارزه با یکی از خصیصه های رژیم حاکم بر ایران را جانشین استراتژی انقلابی سرنگونی نظم حاکم و مردم شکستن مضمین درونی طبقات اجتماعی ایران مینماید و در نتیجه به تبلیغ و رایج ساختن راهراهی دست میزند که جز به شکست راهراهی رفتر شی منجر نمیشد.

بدیهی است که جنبش انقلابی و کمونیستی ایران هیچگاه نباید از تدوین و طرح شعارهای ناگتیک مناسب جهت اشکاف مبارزونی هدفاتی سر سازند. مبارزه بر علیه دیکتاتور رژیم در خدمت هر جنبه از حیثات اجتماعی، یکی از مهمترین وظایف انقلابی کمونیست های ایران است. اما در این مبارزه، اواره هرگز نباید شکل اضلال حاکیست سیاسی طبقات حاکم را با خود این حاکیست سلووی قلند نمود و در نتیجه، مبارزه با شکل اعمال این حاکیست سیاسی را جانشین مبارزه بخاطر سرنگونی یک حاکیست سیاسی طبقاتی از جنباسی نمود و تماماً هرگز نباید در مورد مردم گونگتیک توهی در مورد راه بدست آوردن دگرگتیک و استقلال واقعی، که راهی جز سرنگونی نظم حاکم و تک قدرت حاکم ی سیاسی نیست، موجود آورد. طرح مبارزه بخاطر تحقق درخواست سیاسی هر شمار ناگتیک و همچنین مبارزه بر علیه این یا این جنبه، این یا این خصوصیت نظم و قدرت حاکم سیاسی، با تمام اهمیت که داراست، فقط و فقط با رعایت دقیق اصول فوق نمیتواند در خدمت اشکاف و تعمیم مبارزه ی طبقاتی در جامعه و نام منافع طبقاتی مبارزه انقلابی قرار گیرد. جانشین ساختمان شعارهای ناگتیک بجای شماره های استراتژیک و یا خود داری از پیوند دادن این شعارهای ناگتیک و خواسته های مشخص با استراتژی انقلابی، معنایش جز پیوستن از یک سیاست و شی رفتر نیست ندارد. به کرات مشاهده شد، این است که به دفاع این شعار "استراتژیک"

جنبش "استقلال" میکند که گویا چون خصوصیت دیکتاتور رژیم از ذات و ماهیت آن برخوردارند و تصور رژیم پیروی بدون چنین خصوصیتی غیر ممکن است. پس مبارزه با دیکتاتور در واقع معنای مبارزه به خاطر سرنگونی نظم حاکم را میدهد.

در برابر چنین "استدلالی" تنها چیزی که فرو میریزد مرز نامیز میان سیاستهای رفترشی و انقلابی است. مبارزه بر علیه این یا این جنبه از سیاستها، عملکردها، و خصوصیات رژیم را نمیتوان بصری آنکه این سیاست، عملکرد یا خصوصیت از ماهیت رژیم برخوردارند و ذات آن ارتباطی ناگتستی داراست، بجای مبارزه با کل نظام حاکم و حیثیت مضمین درونی بنشانند. طبیعتاً کلیه ی خصوصیات یک یه یه دارای ارتباطی ناگتستی با این یه یه بوده و از ذات و ماهیت آن یه یه به برمیخیزند. و این در مورد یه یه های اجناس به همسان اندازه صادی است که در مورد یه یه های طبیعی و تا اینجا مورد قبول همگان.

است از این لحیک درست و فقط سازمان چریکیهای فدائی خلق است که میتوانند یکباره به این نتیجه رسد که بنا بر این میتوان جزء یا خصوصیه معینی از یک یه یه را به حکما رسد. نشاط ناگتستی این یا کل آن یه یه به جای کل آن نهاد و مبارزه با این جز، یا خصوصیه یا جانشین مبارزه با کل آن نمود. و همین هم مخالف موجودیت کل یه یه به باقی ماندن سازمان چریکیهای فدائی خلق با تبلیغ "تربد با دیکتاتور" توری" بعنوان شعار استراتژیک یک جنبش و عملاً به تبلیغ شی سیاسی راست رواندهای دامن میزند که نه مبین منافع انقلاب، بلکه مبین منافع طبقات میانی جامعه و اصلاح طلبی است. این انحراف به راست، بویژه در زمانی که شعار "مبارزه با دیکتاتور" بصورت شعار مرکزی استراتژیک و محور وحدت کلیه ی نیروهای لبرالی و رفترمیست جامعه در میامد، و جد سازمان چریکیهای فدائی خلق نخواهد و چه نخواهد، در خدمت تقویت این نیروها و انفراد نیروهای انقلابی قرار میگردد. و هر کوششی به توجیه تشویرک و انقلابی نمایانند آن نه فقط تشویرد و در سرکشت این شعار "استراتژیک" ندارد بلکه تنها به مخدوش شدن مرز تمایز سیاستهای رفترمیستی و انقلابی کمک میسراند.

نیروهای انقلابی و کمونیستی ایران، تملی کسانیکسبه شقیقت دگرگتیک و استقلال ایرانند، آنها شیکه از موضع منافع محروم ترین و اشتغالی ترین طبقات جامعه حرکت مینمایند، همواره و در تمامی شرایط باید تفاوتهای ماهیومجود جود میان سیاستهای طبقاتی گوناگون و منافع طبقاتی ای بقیه در صفحه ۵.

نتایج ...  
 که در پشت هر یک از آنها نهفته است را در برابر توده مردم به آبرویی باز نمایانند و از خدش یافتن مرزهای ملی که این منافق را در عرضی سیاست بصورت مشی‌های سیاسی تفاوت متناظر میسازد جدا جلوگیری نمایند. چه از میان برداشتن این مرزها، پر واضح است، تنها بفتح آن نیروهای تمام بشود که منافع خویش را در سیاستهای معاشات حیوانه معیونه.

این گردن نه راست، همچنانکه در گذشته نیز بدان اشاره کردیم، در موازین بین‌المللی سازمان جریکهای فدائی خلق بویژه در مورد سازمان امپریالیسم روسیه و همچنین در برخورد با داور دوستی خائن گمته مرکزی نیز کاملاً به چشم میخورد. سیر تکاملی نظریات سازمان جریکهای فدائی خلق در مورد این دو نیروی ضد انقلابی سوری تماماً تفرقاتی و نگرانی‌کننده‌های فاش است. مدت طولانی سازمان جریکهای فدائی خلق در مورد ایر قدرت شوروی و حرکت امپریالیستی آن در سطح جهانی، حتی خود داری این سازمان از افزایش توطئه‌های ضد انقلابی این امپریالیست‌نواخته در منطقه و در مواردی، اتخاذ مواضعی که آشکارا با تلویحاً به توجیه سیاست و عملکرد ارتجاع هار و شان گمیخته و کمترین کمک میسراند نماند، چنان خللی در موازین بین‌المللی این سازمان، کند رایتها از قاطعیت بعرب‌بیشتری در این مورد برخوردار آید. وارد ساختن عدل که جبران آن لازمی نباشد و جرای باز-یابی خصلت انقلابی مشی و موازین سازمان جریکهای فدائی خلق است.

مواضع سرپا انحرافی سازمان جریکهای فدائی خلق نسبت به عاطین بومی سوسیال امپریالیسم روس نیز در تباط مستقیم با مواضع این سازمان در مورد شوروی است. این سازمان با یکسان قلمداد نمودن ماهیت داور دوستی گمته مرکزی در دوره قبل از ۲۸ مرداد و در شرایط امروزی و با برخورد با این داور دوستی بعنوان یک جریان اپوزیتو-نیستی - رفرمیستی که میباید مدافعتی بورژوازی لیبرال ظاهر گشته و در نفس رسوخ دهنده اندیشه‌های رفرمیسم بورژوازی را به نفع جنبش انقلابی بجهت گرفتارند ... (س. ج. ن. خ. جنبش خلق و اپوزیسیونهای کم) مرز میان نیروهای مردمی و ضد مردمی در جامعه‌ای ما را بخند و شرمی.

در اینکه تبلیغ نظریات سازمان‌شکارانه یکی از مسائل وطرفی است که داور دوستی گمته مرکزی رسوخ در درون جنبش دمکراتیک و استقلال طلبانه مردم ایران مورد استفاده قرار داده است، بحثی نیست. اما این جنبش تبلیغاتی ندان عاطین امپریالیسم توجیه‌دهنده روسیه را به یک نیروی رفرمیستی تبدیل می‌نماید و نه آنرا از یک نیروی خائن به جنبش مردمی و اتیک و ملی ایران به نمایندگی بورژوازی متوسط و لیبرال ایران مبدل میسازد. بسیار دیده شده است که نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم برای جلب پشتیبانان و طبقات و انتشار مانی جاعمه به طرح و تبلیغ شعارها و سیاستهای دست زد داند که در واقع نه بین منافع و نظرها گاههای خود این نیروها بلکه مصلحت به این طبقات و انتشار مانی بود داند. این جنبش تبلیغاتی که در ریبسا زود با شدت بیشتر از طرف دیگر مصلحت‌اندیشه‌ها به امپریالیسم و از جمله باند های دیگر هیئت حاکمه گمته ایران، نیز به توده‌ها دامن زده خواهند شد، به هیچ رو نباید کوچکترین توجهی در راهیت ارتجاعی و وابستگی این نیروها بوجود آورد. چه تفاوت میان اینگونه نیروها با نیروهای که واقعا در در حرز و عمل از منافع طبقات مانی جاعمه جنبش‌داری میکنند، مانند از به تفاوت میان خلق و ضد خلق است.

اما سیر قهرقهرای سازمان جریکهای فدائی خلق به اینجای خاتمه نمی‌یابد. این سیر قهرقهری در پایان جزوه نامرد و ایجاد نوبنی میباید. به این نقل قول توجه کنید: "تمام گروهها و سازمانهایی که در این شرایط کارفرمای سیاسی را به مثابه تنها شکل مبارزه پیشاهنگ عملاً طرح می‌نمایند، چه در شکل داور دوستی گمته مرکزی و یا با شعارهای نقی به اضطلام مبارزه مسلحانه جدا از توده، همگی علیه داری یک ماهیتند هر چند که بعلمت ناهیت افشاده گمته مرکزی توده ها آنها کوشش کنند که با جمله بدان ماهیت اپوزیونیستی خود را پنهان نمایند." این جملات ظاهراً به قصد "افشای سازمانها و گروهها" نوشته شده است که باید آری بر اصول به مخالفت باشی جریکهای شهری بود اخته کوشش نمود داند تا توجه جنبش را به جای جنگ تن به تن با نیروهای دشمن به فعالیت بخاطر رشد سیاسی جنبش کارگری و سازماندهی آن جلب نمایند. شاید اثر این بود چندان مهم نبود زیرا جنبش انقلابی کمونیستی ایران بارها با اینگونه اتهامات و بدتر از اینها از جانب جریانات جریکهای رفرمیسم بوده است و بر همان آشکار گردیده است که سازمانهای این جریانات هرگز پاسخ موثری در در حقانیت مشی مارکسیستی - لنینیستی نپوهه است. آنچه نقل قول فوق را شایسته‌ای و دقت و تعمق در آن مینماید، سقوط مواضع سیاسی سازمان جریکهای فدائی خلق است

که با همان سرشی که داور دوستی ارتجاعی گمته مرکزی را تسلیم سازمانهای انقلابی و کمونیستی مخالف مشی جریکهای شهری ارتقا میدهد به زرفی انحرافات خویش میافزاید. گمانیکه چنین لیبرال نشانانه بر موازین جنبش انقلابی و کمونیستی ایران خط بطلان میکشند و دستاورد های گرانبها آنرا که حاصل سالها مبارزه است لگد مال میکنند، آیا به سرزنیستی که برای سازمان خروشیجی جریان داشت، رفرسم میزنند خوب اندیشیده اند؟ آیا سرزنیست جریانات جریکهای در دیگر کشورها که با مواضعی سانسریستی نسبت به شوروی و عاطین بومی آن آغاز کردند و خود، پس از دشتی تابعیت تام و تمام سیاستهای آنها شدند، سرزنیست گمتهی زمانی انقلابی که در ابتدا بعلمت انتفاقی تری و کم بهایی به مبارزه آید لولژیک خاین کلیه جریانات جریکهای رفرمیسمی سانسریستی نسبت به مبارزه عظیم آید لولژیک که میان مارکسیسم - لنینیسم و رفرمیسم خروشیجی جریان داشت، آغاز کرد. و به اینجا رسید که به نیروی فزونی امپریالیسم نواخته روسیه مبدل گردید، به انداز کافی آموخته نپوهه داند؟

تجریبات بین‌المللی هیچ آیا سازمان جریکهای فدائی خلق از تجریبات خود نیز نمیخواهد بیاموزد؟ آیا سقوط بیش از بیض موازین سیاسی این سازمان و سرزنیست سیاسی عدای از اعضاء آن که زمانی در درون این سازمان و تحت همین سیاستهای سانسریستی پرورش یافتند و اکنون بنام "گروه منشعبی از سازمان جریکهای فدائی خلق" خود تحت به تبلیغ و ترویج کلیه سیاستهای ملی و بین‌المللی دار و دشتی گمته مرکزی و دفاعی چون و چرا از شوروی و عا-طین آن را به تنها وظیفه خود تبدیل ساخته اند، کافی نیست تا به قدرتی که از ناحیه این مواضع سانسریستی، و بدتر از سانسریستی، اعضاء و هواداران این سازمان را تهدید میکند بی برده شود؟!

باری، به یاد ما و این سیر قهرقهری راست روانه که به سرعت مواضع و جوانب گوناگونی سیاستهای سازمان جریکهای فدائی خلق را فراموش کرد، در صورت تادم و بر با زود، این سازمان یا بخشهای دیگری از اعضاء و هواداران آن را با سرزنیستی مشابه داور دوستی که بنام "گروه منشعب از سازمان جریکهای فدائی خلق" فعالیت مینماید مواجه خواهد ساخت. و یک نظر کلیه که این اشتباهی مختصر به مواضع این داور دوستی کافی است تا عین این خطر، اهمیت عیوشیاری در برابر آن، و بدتر از آن، ضرورت مبارزه جدی بر علیه این روند راست روانه را در برابر سازمان جریکهای فدائی خلق قرار دند.

ما برای روشن ساختن عین این خطر و ضرورت مبارزه با آن، مقاله بعدی را به فاش سازی مواضع داور دوستی "گروه منشعب" اختصاص خواهیم داد تا عین سیاستهای ضد انقلابی این داور دوستی که با دفاعی چون و چرا از سوسیال امپریالیسم شوروی بعنوان پانگاه سوسیالیسم و انقلاب جهانی، حمایت بی دریغ از گمته مرکزی و کلیه ی سیاستهای آن و دشمنی و گمته و زنی نسبت به جنبش بین-المللی کمونیستی (تا به حدی که یکی از بزرگترین امیزگان ران پرولتاریای جهان، رفیق مائوسه دون را در دهقان زاده مذنب و مارکسیست لنینیستهای ایران را "مائویستهای خائن" مینامند) نقیض سخنگویان گمته مرکزی، منتهی در تماس دیگری - را به عهد گرفته اند، آشکار گردند.

در باره ...  
 کمونیستی (معروف به ۲۵ سته) که در سال ۱۹۶۳ توسط رفقای حزب کمونیست چین رهبری مائوسه دون در در نظریه‌های ضد انقلابی و روتیونیستی در داور دوستی خرد منتشر شد در مورد خط مشی عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی چنین میگوید: "مشی عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی باید متمسک کننده و قانونندی عمومی تکامل تاریخ جهانی باشد. مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای کشور-های مختلف مراحل گوناگونی را طی میکنند و دارای ویژگیهای خود میباشند ولی این مبارزات نمیتواند از چهارچوب قانونندی عمومی تکامل تاریخ خارج شوند. مشی عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی باید سمت اساسی مبارزات انقلابی را به پرولتاریا و خلقهای کشورها نشان دهنده. نقطه مبدا در تعیین مشی عمومی جنبش بین‌المللی کمونیستی عبارتست از تحلیل مشخص طبقاتی از سیاست و اقتصاد جهانی در مجموع خود و تحلیل اوضاع مشخصی جهانی یعنی تحلیل مشخص طبقاتی از تضاد های اساسی جهان معاصر (تاکید از ماست). بدافتمین تئوری - سه جهان اصول از نشان دادن "سمت اساسی مبارزات انقلابی به پرولتاریا و خلقهای کشورها" سخت گریزاند. تئوری نوین آنها نه تنها انقلابات پرولتاری و انقلابات آزاد بیختمی ملی و بطور کلی انقلاب را به مثابه مهمترین وظیفه پرولتاریای بین-المللی در حال حاضر طرح نمیکند، بلکه اصول در این تئوری جایگاهی برای انقلاب موجود نیست. تحلیل تاریخی آنها همانطور که بعداً نشان داد خواهد شد تحلیل طبقاتی از تضاد های اساسی جهان معاصر نپوهه و آنچه هم که ظاهراً به جنبش کاری دست میزنند بطور نقی و خطئه

تضاد های اساسی عصر امپریالیسم است. و اما رهبران پرولتاریا چگونه خصلت امر حاضر را تحلیل کرده و خط مشی عمومی و استراتژی جنبش جهانی کمونیستی را چگونه و با چه معیارهایی تدبیر کرده اند؟ ما در زیر مختصراً نظریات آنها را بیان میداریم. با غلبه اقتصاد و رژیم سرمایه‌داری رقابت آزاد در سطح جهانی مارکس و انگلس به رستی عمیق ترین تضاد زمان را تضاد بین کار و سرمایه شناخته و در "مانیفست حزب کمونیست" شماره استراتژیک "کارگران سراسر جهان متحد شوید" را عنوان نموده و پرولتاریای بین‌المللی را بنظر سرنوین نمودن بورژوازی جهانی دعوت نمودند. با رشد تمرکز و تولید و بیدایش انحصارات و الیگارش مالی، سرمایه‌داری رقابت آزاد در اواسط قرن بیستم وارد مرحله امپریالیسم گردید و تضاد های ناشی از سیستم سرمایه‌داری متکا-بانت. لنین بزرگ با تحلیل داهیه‌های از تضاد های اقتصادی - اجتماعی ناشی از سیستم امپریالیسم به این نتیجه رسید که مرحله امپریالیسم مرحله سرمایه‌داری انحصاری، سرمایه‌داری طفیلی و سرمایه‌داری در حال زوال و میرنده بوده و به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری و استبان انقلاب اجتماعی پرولتاریا است. وی نوشت: "تمام این عوامل مرحله تکامل سرمایه‌داری کنونی را عصر انقلابات سوسیالیستی پرو-لتاریایی مینماید، و اینکه "بخاطر شرایط عینی، دند آرک پیشبرد اقدامات سیاسی و اقتصادی آن که محتوای انقلاب سوسیالیستی را تشکیل میدهند در دستور عصری که مسا در آن زندگی میکند قرار گرفته است." (کلیات آثار جلد ۲۴، تاکید از ماست) یکی از مهمترین معیارهای لنین برای تشخیص خصوصیات هر عصر و وظایف انقلابیین مسأله تشخیص اینک که امین طبقه در راس تحولات قرار گرفته

و اینکه محتوی و جهت تکاملی آن چگونه است، بود. لنین این بی آن عصر قرار دارد، محتوی و عتدافه، جهت تکاملش خصوصیات اصلی شرایط این عصر و غیره را توضیح دهم" (کلیات آثار جلد ۲۱) مائوسه دون در مورد گذارا از سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم میگوید: "با تکامل طبقاتی و طبقه‌ای که با یکدیگر اساساً تضادند - پرولتا-ریا و بورژوازی - و در ماهیت سرمایه‌داری جامعه موجود هیچ تفسیری حاصل نشد، ولی تضاد بین این دو طبقه، حدت یافت تضاد میان سرمایه انحصاری و سرمایه‌فیسر، انحصاری ظاهر شد تضاد میان قدرتهای استعماری و مستعمرات حدت گردید و تضاد میان کشورهای سرمایه‌دست داری که در نتیجه رشد و تکامل ناموزون این کشورها بوجود آمدند، است. حدت خاصی تجلی کرد و بدین ترتیب مرحله خاصی در سرمایه‌داری به یاد آمد: مرحله امپریالیسم. لنینیسم درست به بنحسب مارکسیسم عصر امپریالیسم انقلاب را پرولتاریای شد و استالین این تضاد ها را به رستی توضیح داد داند و تئوری و تاکتیک انقلاب پرو-لتاریایی را برای حل این تضاد ها بطور صحیح تدوین نمود داند." (دوباره تضاد) رفیق مائو با الهام از لنین مستعمرات را بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی معرفی نموده نوشت: "از اینجا معلوم میشود که دوسوع انقلاب جهانی وجود دارد. نوع اول انقلاب جهاناسی مشعل بقوله بورژوازی و یا سرمایه‌داری است. در این دوران انقلاب جهانی منتهی است سیر سرد شده است. در این دوران انقلاب موقتی بسر آمد که جنگ امپریالیستی جهانی اول در ۱۹۱۴ در گرفت و بویژه هنگامیکه در ۱۹۱۷ انقلاب اکبر در روسیه روی داد. از آن زمان نوع دوم انقلاب جهانی آغاز گردید به انقلاب جهانی پرولتاریایی - سوسیالیستی. نیروی عتده این انقلاب را پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تشکیل میدهند. رطل سته‌دهه مستعمرات و نیمه مستعمرات به مثابه سته‌دهه بن آن بشمار میآیند. (دمکر-اسی نوین، تاکید از ماست) رفیق مائو در این نقل قول بوضوح به خصلت انقلاب جهانی در عصر امپریالیسم و نیروی عتده و آن و سته‌دهه بن این نیروی در جهه انقلاب اشاره میکند.

مهمترین تضاد های عصر امپریالیسم (بین از بورژوازی انقلاب اکبر) که توسط رهبران پرولتاریای تاکتیک فرموله شده داند و ما بعداً بیشتر در باره آنها صحبت خواهیم نمود بقرار زیراند: ۱- تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی (اردوگاه در این جا به مفهوم رسوخ گمته یعنی مجموعه کشورهای سوسیالیستی و ایاتی یک جنگ سوسیالیستی و با بهمارت دیگر به مفهوم پرولتاریای در قدرت در یک سوا مجموعه چند کشور آورده شده است. منظور گمته کشورهای سوسیالیستی نپوهه و بلکه وجود پرولتاریای در قدرت به مثابه کیفیت و نظام نوین است. ۲- تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری. ۳- تضاد بین قسطل سته‌دهه و امپریالیسم. ۴- تضاد بین کشورهای امپریا-لیستی و تضاد بین گروهندی های سرمایه انحصاری. بقیه در صفحه ۶

د بهاره ... در رابطه با تضاد های اساسی فقی و نیروهای سیاسی ناشی از آنها است که در عصر امپریالیسم و قطب و یسا د وار و گاه ( در اینجا بفرهیم وسیع گلمه ) در مقابل عجم صف آزادی کرده و تحولات اساسی و تکامل تاریخ در نتیجه مبارزه این دو قطب صورت میگیرد . این دو وار و گاه از یک طرف از نگاه سوسیالیسم و انقلاب که شامل کشورهای سوسیالیستی ، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری و متحدین آنها طل سندی به و جنبشهای آزاد بیخشی بیده و از طرف دیگر ارد و گاه امپریالیسم و ارتجاع می باشد . استالین در مقاله " در وار و گاه " در این رابطه اینچنین مینویسد : " جهان بطور قطعی و نهایی به وار و گاه تقسیم شده است . . . اینجا در ارد و گاه ما اتحاد شوروی ، جمهوریهای جهان شوروی و انقلابات رشد یابنده پرولتاری در کشورهای اروپائی قرار دارند . . . مبارزه بین این دو وار و گاه محور تقسیم زندگی را در عصر ما تشکیل میده خد این مبارزه تمامیت ستمهای داخلی و خارجی ملین جهان جدید و قدیم را مشخص میکند . " لنین در سال ۱۹۲۰ در این مورد نوشت : " شرایط سیاسی جهان در یکتاوری پرولتاریا را امروزه در دستور ریز قرار داده است . انکشاف سیاسی جهان اجبارا بگرد یک نقطه شمرکز شده است - مبارزه بورژوازی جهانی بر علیه جمهوری سوسیالیستی شوروی که بگرد آن بگسور اجتناب ناپذیری از یکس جنبشهای سوسیالیستی کارگران پیشرو در کشورهای سرمایه داری و از دیگر سوتامی جنبشهای رها بیخشی ملی در مستعمرات و در میان ملت های سندی به تدجم کرده اند . این جنبشهایی اند که از تجارب تلخ می آموزند که تنها راه نجاتشان در پیروزی سیستم سوسیالیستی است . " ( طرح اولیه ترها در بهاره ساله ملی و مستعمراتی ، تاکیده از ماست )

وی با در سال ۱۹۲۱ در شرایطی که اتحاد شوروی تنها کشور سوسیالیستی بود از جهان سوسیالیسم صحبت نمود و مینویسد : " اکنون دو جهان وجود دارد : جهان قدیم - سرمایه داری که در سردرگمی غوطه ور است و هرگز جای بر گشت ندارد و جهان نویی که رشد میکند ، که هنوز بسیار ضعیف است اما رشد و نمو میکند زیرا شکست ناپذیر است . " ( کلیات آثار ، جلد ۳ )

با در نظر گرفتن چنین تحلیلی - هایی از خلقت عصر حاضر ، تضاد های اساسی آن و یاد رک در سنت از طبقاتی که در اس تحولات عمرگرمی قرار گرفته لنین شمار استراتژیک " پرولتاریای کلمه کشورها و ملل سندی به متحد شونده " را طرح نمود . بر ستم مدافعین تر " سه جهان " بخاطر تغییراتی که در عصر حاضر صورت گرفته شعار استراتژیک وی کامل نبود و باید به جنبه سندی به پرولتاریا و خلقها و ملل سندی به محافل امپریالیست زاین و اروپا و حتی آمریکا و سگان زنجیری آنها ، فئودالها کمراد ورها و ملیتاریستها و سایر رژیمهای وابسته رابنا به نیروهای اشکی " مبارزه با هژمونیم " افزود .

د افمن تئوری " سه جهان " اساس اصول لنینی را در مورد تضاد های اساسی عصر امپریالیسم ، مبارزه در وار و گاه انقلاب و ضد انقلاب بنشاید عامل پیش برنده تاریخ و محور زندگی کنونی ، انقلابات پرولتاری و مکرراتیک و ضامپریالیستی سندی به برهبری پرولتاریا را بنشاید شماره آموزشی لنین نفی و یا تحریف کرده و یا در مواردی بشیوه ابروتیستی رابنده ای مقالات از اصول فقی اسم میرسد و ظاهرا آنها تا بیسند میکنند و لیکن در تحلیلهای و نتیجه گیریهای ریزینیستی خود با هزار " اما " ، " لیکن " ، " اگر " از اصول را کسار کرده اشته نغز می کنند و اصول جدیدی را بجای آن میگذارند . اینان چهار تضاد اساسی دوران را همانطور که توضیح داده خواهد شد بعضا کاملا نفی کرده و بعضا بطریقش تحریف میکنند . اینان در آراء مبارزه در وار و گاه مبارزه ملت " سه جهان " را قرار میده خد ، بجای تاکید بر لزوم انقلابات پرولتاری و انقلابات آزاد بیخشی ملی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بجای جستجوی بهترین نیروی ضد امپریالیستی در قامت پرولتاریای بین المللی و متحدین آن در کشورهای سه قاره " مبارزه ضد هژمونیم " رژیم های کشورهای سه قاره ( بر تن اینان " جهان سوم " ) را به پیش میکنند . اینان از بگرفتن بشیوه گاترینسکی با جدا کردن سیاست از اقتصاد ، مبارزه با امپریالیسم را در حقیقت بمبارزه با یکی از جنبه های سیاسی امپریالیسم محدود کرده و مبارزه انقلابی برای سرنگونی نظام امپریالیستی را تخطئه کرده و در دستور ریز قرار نمید خند . و بالاتر از همسه رژیمهای کشورهای " جهان سوم " را که شامل رژیمهای ارتجاعی و وابسته و سگان زنجیری امپریالیسم اند در زمره نیروی " عده " مبارزه با هژمونیم جا میزند . در حقیقت اینان سعی دارند تئوری ریزینیستی " سه جهان " و " جنبه واحد ضد هژمونیم " گدائی آنها بجای استراتژی " جهان واحد ضد امپریالیستی " و " انقلابات پرولتاری بنشاید روند اساسی عصر امپریالیسم جا زنند .

د افمن تئوری " سه جهان " با اشاره به خیانتست شوروی و یکسری از کشورهای اروپائی شرقی به سوسیالیسم و یورد آنها به جرگه امپریالیسم و با اشاره به رشد تضاد

های درون ارد و گاه امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم باین نتیجه شگرف میرسد که " آیا میتوانیم جهمان خود را بر روی واقعیتی که در این دوران بوجود بیوسته اند سندی م و نامود کنیم که ارد و گاه امپریالیستی و ارد و گاه سوسیالیستی کماکان در جهان موجودند . . . " ( همانجا ) به این معنی که نه تنها ارد و گاه سوسیالیسم بلکه ارد و گاه امپریالیسم نیز د بگرد وجود خارجی ند دارد . آیا چنین نظری بیسسا واقعیت وفق میده خد ؟ درست است که بعد از جنگ جهانی دوم تغییرات مهمی در اوضاع بین المللی بوجود بیوسته اند - که خیانت ریزینیسم معاصر و رشد به تضاد های درون ارد و گاه امپریالیسم از این جمله اند - لیکن آیا میتوان وجود مابقی کشورهای سوسیالیستی را که بهر حال تجلی مشخصی هستند و نظام نوین و یابنده انقلاب جهانی اند را بگلی نادیده گرفت و تضاد آنها را با امپریالیسم بفره براموشی سپرد ؟ آیا میتوان با ضعیف سوسی و کنی ارد و گاه سوسیالیسم موجود بیت آنها را بنشاید یک کیفیت نوین ( پرولتاریای در قدرت ) نادیده گرفت ؟ اگر چنین است چرا لنین و استالین از جمهوری جهان شوروی که در ابتدا بسیار ضعیفتر از سایر ، بخمان جهان نوین ارد و گاه نوین اسم میرسد ؟ و یا ارد و گاه امپریالیسم را که امروزه دارای دو بلوک یکی بلوک غرب برهبری آمریکا و دیگری بلوک شرق برهبری شوروی است را در نظر بگیریم . آیا میتوان گفت که بخاطر رشد تضاد های درون امپریالیستی کلیه ائتلافات و اتحاد به خای امپریالیستی ازین رفته اند ؟ پس بیانهای تاکتیک و فریضه جیستند ؟ آیا میتوان از این صحبت کرد که در حال حاضر فریضه امپریالیستیهای غربی رهبری امپریالیسم آمریکا را کامل نمی میکنند و آمریکا د بگرد خود را بر بلوک امپریالیستهای غرب از دست داده است ؟ و بالاتر و مبرخر از همه آیا میتوان گفت که کلیه امپریالیستها در مقابل جنبش انقلابی خلقهای جهان بیسک ارد و گاه و یک صف واحد را تشکیل نمید خند ؟ بنظر مسا جواب سوالات فقی هگی منفی است . تغییراتی که بعد از جنگ دوم جهانی در دین ارد و گاه حاصل شده در اصل قضیه که همانا تقابل در ارد و گاه انقلاب و ضد انقلاب در مقابل یک بگرد تغییر بوجود نیارده است .

تئوری " سه جهان " با قرار دادن کشورهای سوسیالیستی در مقوله " جهان سوم " تضاد اساسی ما بین سوسیالیسم و امپریالیسم را نفی کرده و اصولا لزومی برای وحدت پرولتاریا در سطح بین المللی نمید خند ، بلکه بیخشی سوسیالیستی و سوسیالیسم " جهان سوم " با " جهان ستم " و از جمله " از آنجا که کشورهای جهان دوم با خطر رشد یابنده جنگ توسط ابر قدرتها روبرو هستند لازم است که آنها اتحاد میان خود را مستحکم نموده اتحاد خود را با جهان سوم و سایر متحدین ممکن مستحکم نمایند تا بتوانند در مبارزه بر علیه دشمن مشترک به پیش گام برارند . " ( خبرنامه یکن د ر زمینه " تاکیده از ماست ) جای ترد نیست که از آنجا که در تئوری " سه جهان " فقط سه جهان وجود دارد سایر متحدین ممکن فقط میتوانند در دین جهان اول جسای داشته باشند و در واقع نظیر مد افمن تئوری " سه جهان " از سایر متحدین ممکن امپریالیسم امریکاست . مد افمن این تئوری البته هنوز در حرف صریحا به چنین امری اذعان نکرد داند بلکه همه جا آنها تلویحا بیان میدارند .

د افمن تئوری " سه جهان " تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی کشورهای سرمایه داری و لزوم انقلاب سوسیالیستی در این کشورها را کاملا نفی مینماید . با طرح اینسکه " شرایط برای انقلاب سوسیالیستی در این کشورها هنوز آماده نیست " و اینکه رژیمهای کشورهای " جهان دوم " دارای " خلعت در گذارند " یعنی از بگرفتن بر ضد هژمونیم و ابر قدرت اند ( جنبه مترقی ! ) و از طرف دیگر در تضاد با خلقهای " جهان سوم " و با عنوان اینکه در صورت وقوع جنگ بین امپریالیستها در اروپا این جنگ از جانب این کشورها " جنگ آزاد بیخشی ملی " خواهد بود ، لزوم وحدت پرولتاریای این کشورها با بورژوازی این کشورها بر ضد هژمونیم شوروی را طرح میکنند . البته این " وحدت " بدین " مبارزه " نیز وحدت باید اری نخواهد بود . لذا فرمول " وحدت ، مبارزه " در حقیقت " در رابطه میان بورژوازی و پرولتاریای کشورهای " جهان دوم " و همچنین میان کشورهای " جهان دوم و سوم " مورد استفاده قرار میگیرد . باین نقل قول خوب توجه کنید : " البته هنگامیکه ما به جهان دوم بنشاید نیروی که میتوان با آن در مبارزه علیه هژمونیم متحد شد اشاره میکنیم مسلما منظور ما این نیست که بر روی تضاد های بین کشورهای جهان دوم و سوم و تضاد های طبقاتی داخلی اونی ( منظور جهان دوم است ، مترجم ) خط بطلان بکشیم و یا ما به هیچ وجه منظور نداریم که میان ملل و خلقهای سندی به مد علیه ستم و استعمار فراموش شود . د نیا فقط در طی مبارزه به پیش میروید و فقط از طریق یی مبارزه است که به اتحاد میتوان دست یافت . اگر اتحاد از طریق کوتاه آمدن جستجو شود باقی نخواهد ماند .

( همانجا ، تاکیده از ماست ) بحاربت د بگرد یکسوسه تضاد پرولتاریا و خلقها با امپریالیستهای اروپائی و اروپائی اذعان میشود ، ولی در عین حال تاکیده میشود که اینس تضاد نیامستی بطریق آنتاگونیستی و شیوه انقلاب حل شود بلکه میبایست از طریق فرمول حاکم بر مناسبات مابین نیروهای خلقی و مترقی یعنی " وحدت ، مبارزه " وحدت بخاطر تحکیم وحدت این ضدین در دین ریزینه مبارزه با سوسیالیسم مد افمن تئوری " سه جهان " در بخشی که وظایف پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را تعیین میکنند سخنی هم از لزوم انقلاب سوسیالیستی بعین نیاروند . در این مورد میخوانیم : " طبقه کارگر و توده های انقلابی کشورهای پیشرفته سرمایه داری در مبارزات تهرمانه خود به پیروز بهای جشمگیر بسیاری نائل گشتند . به امپریالیسم و سوسیالیسم مبارزه با امپریالیسم سبب انکشاف اقتصادی و اجتماعی نوینی را در جنبش انقلابی بوجود خواهند آورد و در مبارزه خود حملات سرمایه استحصاری را در نع نموده و بر قدرت خود خواهند افزود ، حقیق سیاسی و اقتصادی برای خود و برای توده های مختلف با ست آورد و به سببیت تجاوی طبقه حاکم مخالفت خواهند کرد و از مبارزه جهان سوم علیه امپریالیسم و هژمونیم جانبداری بعمل خواهند آورد . " ( خبرنامه یکن شماره ۵ ، تاکیده از ماست ) و یا در اینسکه رها هنجوز وضع انقلابی برای تسخیر باطنها را تا سببیت سوسیالیسم نیست " ( همانجا ) خلاصه گام " تحت عنوان اینکه اوضاع انقلابی هنوز در کشورهای سرمایه داری وجود ندارد ( سوسیالیسم از ماست ) و وظایف پرولتاریا در مبارزه میبایست وحدت و دفع حملات سرمایه استحصاری " مخالفت با سیاست تجاوی هیت حاکمه ( در مورد باطنسلاح جهان اول ) و کسب حقیق سیاسی و اقتصادی تنزل میدهند و کلسای نیز در زمینه لزوم سرنگونی سلطه بورژوازی انحصارگر بعین نیاروند . استالین در مورد انقلابات پرولتاری در اروپا نوشت : " لنین گفت که پیروزی پرولتاریا در کشورها سرتا از عصر جدیدی بود ، عصر انقلاب جهانی ، عصر سوزان تضاد ها و جنگها پیشرو " ( یعنی جنبشهایی برای پیروزی و شکستها ، عصری که منجر به پیروزی پرولتاریا در کشورهای مهم سرمایه داری میگردد . آیا این واقعیت که انقلاب در اروپا شروع به افول کرده است بدین معناست که تر لنین در مورد عصر جدید ، عصر انقلاب جهانی در بگرد خندید ؟ آیا این بدین معناست که انقلاب در غرب از دستور کار خارج شده ؟ خیر این چنین نیست عصر انقلاب جهانی مرحله جدید بیسست در انقلاب یک در دوران کامل استراتژیک که سالها بطول خواهد انجامید ، شاید بدین معنی باشد . در مد این دوران ، انقلاب میتواند و باید جزو مد داشته باشد . . . در مورد کشورهای " جهان دوم " و وظایفی را که تر سبجهان در مقابل جنبشهای انقلابی این کشورها میگذارد بخصوص در زمینه " دفاع از استقلال ملی " در مقاله د بگردی بتفصیل صحبت خواهد شد .

تضاد بین جنبشهای آزاد بیخشی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم با امپریالیسم نیز توسط مد افمن تئوری " سه جهان " تحریف شده نفی میگردد . از بگرفتن تضاد بین خلقهای سندی به و امپریالیستهای اروپائی و ژاپن برد ، پیشی شده در لزوم سازش و وحدت با این خلقها با این امریالیستها تحت عنوان لزوم وحدت " جهان دوم و سوم " تبلیغ میشود : " بخاطر اینکه جهان سوم بتواند روابط پیروزی و سود متقابل با جهان دوم برقرار کند احتیاج بیک مبارزه طولانی و سخت دارد . " ( خبرنامه یکن شماره ۵ ، تاکیده از ماست ) " برابر " و " سود متقابل " میان امپریالیسم و خلقها برابر و سود متقابل میان کار و سرمایه ! آیا این نظریه ریزینیستی هیچ وجه اشتراکی با مارکسیسم - لنینیسم باقی گذارد است ؟

از طرف دیگر ، با آرایش امپریالیسم و نفی استعمارنوه انقلابات آزاد بیخشی ملی این خلقها برهبری پرولتاریا بر ضد امپریالیسم و سگان زنجیرش جای خود را به مبارزه " ضد هژمونیم " کشورهای " جهان سوم " که شامل سگان زنجیر امپریالیسم نیز میگردد ( ! ) میده خد حتی تضاد مابین کشورهای " جهان سوم " با امپریالیسم و هژمونیم باطنس یک تضاد اساسی در سطح جهان ارتقا پیدا میکند . اصولا مساله هژمونیم و ریانت امپریالیستها بر سر سرگردگی بر جهان موقلهایست در اساس مربوط به مناسبات میان امپریالیستها . مناسبات میان خلقها و امپریالیسم اساسا بر سر مبارزه با موجودیت امپریالیسم و سلطه جیا ولگران آن در بخاطر کسب استقلال است و در نتیجه طرم " مبارزه با هژمونیم " و یا " ایجاد جنبه واحد ضد هژمونیم " بنشاید خط مشی و وظیفه عده و جنبشهای انقلابی بی معنا و انحرافی است . البته مد افمن تئوری " سه جهان " نیز همانگونه که روشن است " هژمونیم " را بفرهیم قرار دادی خود یعنی هژمونیم ، طبقه ، شوروی را در نظر دارند . تحلیل و برخورد تئوری " سه جهان " به صف اراشسی بخند در صفحه ۷



دیر بود ...  
 طبقاتی کشورهای "جهان سوم" و نتایجی که از این تحلیل گرفته میشود تحت این عنوان که در حال حاضر "کشورهای جهان سوم نیروی عده در مبارزه با امپریالیسم و همزیستیم اند" بسیار جالب توجه است. در این باره میخوانیم: "اما بطور کلی، اکثریت این کشورها ( منظور کشورهای "جهان سوم" است ) طرفدار مبارزه علیه امپریالیسم و همزیستیم اند البته میان نیروهای مختلف سیاسی کشورهای جهان سوم مبارزه موجود است. برخی نیروهای سیاسی این کشورها انقلابی اند که مصلحت خوارستار انقلاب و مکرانیک ملی میباشند. عده ای دیگر مترقی و نیروهای بنیادینی رنگارنگی را تشکیل میدهند و ممدودی هم مرتجعاند. و حتی برخی عاصمیان امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم اند. چنین پدیده‌هایی تا زمانیکه طبقات موجود اند و اجتناب ناپذیرند ... لکن، این مضمون برخیزد در این واقعیت اساسی که کشورهای جهان سوم در مبارزه علیه امپریالیسم و همزیستیم نیروی عده را تشکیل میدهد. و تقسیم نیروها نیز بدین شکل است: "عناصرهای سیاسی کشورهای جهان سوم هر چه باشند نمیتوانند تضاد اساسی میان امپریالیسم و همزیستیم را از طرفی و کشورهای و خلفای جهان سوم را از طرف دیگر را تغییر دهند." ( همانجا تأکید از ماست )  
 اولاً معلوم نیست که در این معنی تئوری "جهان سوم" با چه معیارهایی باین نتیجه رسیده اند که اکثریت کشورهای "جهان سوم" طرفدار مبارزه با امپریالیسم و مترقی اند! تنها یک بررسی اولیه نشان میدهد که اکثریت قریب باتفاق رژیمهای کشورهای "جهان سوم" ضد انقلابی و در درجات مختلف وابسته به امپریالیسم اند. رژیمهایی از قبیل رژیم شاه عربستان سعودی، اردن، مصر عراق، سوریه، ژنرال کندی، سودان، هند و غیره، مراکش، هند وستان، تایلند، برمه، فیلیپین، آرژانتین، آنگولا، پاراگوئه و ... تنها مشت کوچکی از خوارانند. تعسفات کشورهای سفاک که در آنها رژیمهای انقلابی حاکم است بسیار بیخیزند و حتی تعداد آنها که رژیمهای خرد به بیرونی و بیرونی ملی که بصورت مشروط و موقت جوانب ضد - امپریالیستی از خود بروز میدهند باز بسیار کم است. یک چنین موضعگیری فقط میتواند در خدمت سازش جنبشها انقلابی و بدست آمدن اکثریت کشورهای "جهان سوم" به رژیمهای حاکم در آنها، بطور محسوس، تأیید از آن تا بحال و در کدام جنبشی بحث و اختلاف بر سر این بوده که آیا ارتجاعین کشورها قلیتند یا نه که اکثر این بحث بهیشت کشیده میشود. آیا طرح چنین سئوالی در خدمت نادیده گرفتن ارتجاع این کشورها و محض نمودن جنبشهای انقلابی است یا سیر سرتوکی این ارتجاعین قلیت نیست؟ و ثالثاً، مطرح میشود که وجود طبقات و اختلافات طبقاتی در کشورهای "جهان سوم" در این واقعیت اساسی که کشورهای جهان سوم در مبارزه علیه امپریالیسم و همزیستیم نیروی عده را تشکیل میدهند، تقییری نمیدهند. ("عناصرها") این منطق عجیب و مدعیان فراموش میکند که حرکت کشورهای "جهان سوم" در عرصه بین المللی و ملی و اصولاً حرکت هر کشوری در این عرصه حاد وابسته به ماهیت طبقاتی و رژیمهای حاکم در آنهاست و در نتیجه از کشورهای که در آنها رژیمهای طبقات ارتجاعی حاکمانند نمیتوان انتظار مبارزه استقلال طلبانه ضد امپریالیسم داشت، بلکه این طبقات میبایست به معنای امپریالیسم عمل میکنند. نفسی چنین سئوالها با معنوم نفی طبقاتی بودن دولت و نهاد پد گرفتن نقش تعیین کننده قدرت سیاسی در جامعه است. اما اگر فرض را بر این "نیروی عده" خود های مردم در این کشورهاست (که نیست) آنگاه دیگر چرا صریحاً مطرح نگردد؟! واضح است که در این معنی این نظریه در بهترین حالت، کوشش دارند تا از توده های مردم این کشورها و رژیمهای آنان نیروی یکپارچه ای را که دست کم در ضد امپریالیسم و ضد همزیستیم بودن دارای وجه اشتراکند، تصویر نمایند.

برخورد تئوری "جهان سوم" به تضاد های درون ارد و گاه امپریالیسم نیز یک برخورد انحرافی و رویزیستی است. از یک طرف ماهیت تضاد مابین سوسیال - امپریالیسم شوروی با امپریالیسم امپریالیست، بلکه معنای تضاد یک نیروی نیمه مترقی (خصلت در گانه) با یک نیروی امپریالیستی تلقی میشود. و از طرف دیگر در این اینکه بزم مدافعین این تئوری بخاطر وجود تضاد های بین کشورهای امپریالیستی دیگر "ارد و گاه" امپریالیسم از بین رفته" ناگهان ۸۰ درصد جرم - شش نموده، تضاد های درون امپریالیستی آمریکا و "جهان سوم" نادیده گرفته شده، وحدت آنها شد. این قدر ترش روی اند طرا و تبلیغ میشود. بدین ترتیب میخوانیم: "البته در است که سرمایه داران انحصاری کشورهای اروپای غربی، ژاپن و غیره هزار و یک بند با آمریکا دارند و در مقابلش به تهدید سوسیال - امپریالیسم شوروی، این کشورها هنوز میبیزند زیرا "چتر حمایتی" آمریکا پناه برند" ( همانجا )  
 تأکید از ماست)  
 برخورد تئوری "جهان سوم" به مقوله جنگهای امپریالیستی

ووظایف کمونیستها در مقابل آن یک برخورد ضد لنینیستی است که در مقاله دیگری مفصلاً بدان اشاره خواهد شد. فقط همینقدر گفته شود که مدافعین تئوری "جهان سوم" در رابطه با مابین جنگ امپریالیستی (بعنوان ادعای سیاست و تضاد های امپریالیستی) و انقلاب (عاشق از تضاد ارد و گاه پرولتاریا و خلفای ستم دین به امپریالیسم و ارتجاع) وجود دارد از نقطه نظر استراتژیک "فاکتور جنگ" را تعیین کننده میداند. بدین معنی که از نظر استراتژیک تضاد درون امپریالیستها را عمیق تر از تضاد بین ارد و گاه انقلاب و ضد انقلاب فرض میکنند. در نتیجه شمار استراتژیک "یا انقلاب جلوی جنگ را میگیرد و یا جنگ به انقلاب دامن میزند" را که معنایی جز عده بدون روند انقلاب از نقطه نظر استراتژیک ندارد، نفی میکنند. البته این بدان معناست که در در و پانهای گیتاهی (فی العثل) در آستانه آغاز جنگ امپریالیستی (از بروسته انقلاب پرولتاریائی تضاد بین امپریالیستها نمیتواند موقتاً حتی حاد تر از تضاد بین ارد و گاه و لکن طرح چنین امری از نظر استراتژیک انحرافی و رویزیستی است چرا که تضاد میان ارد و گاه را عمیق ترین تضاد عسیر حاضر نفی میکند. بطریق عده بدون روند انقلاب، امروزه ما شاهدیم که خط مقدم جنبشها نیز بسیار نادری یافته است. جنبش بین المللی کمونیستی بهایه بخشی از وظایف خود مبارزه بر علیه جنگ و بخاطر صلح را نیز امروزه میباید بخاطر جدی مد نظر قرار دهد، هر چند انقلاب وظیفه مرکزی و عده آتست. تئوری "جهان سوم" در واقعیت وحدت با امپریالیسم آمریکا (دشمنی که در مقابل اکثریت قاطع جنبشهای آزاد بخش قرار گرفته) را در نظر دارد. نه تنها روند انقلاب را نفی میکند، بلکه در عمل با دامن زدن به شکلگیری و تقویت بلوک بندی امپریالیستی به جنس جهانی دامن میزند و در نتیجه یک تئوری جنگ افروز نیز میباشند.

۲ - معیارهای تقسیم بندی نیروها و تعیین استراتژی انقلابی پرولتاریا:  
 معیار مارکسیستها برای بررسی یک پدیده طبقاتی و تعیین استراتژی و خط مشی عمومی نیروهای انقلابی در یک بروسته تاریخی در رجه اول تحلیل طبقاتی و تعیین تضاد های اساسی و ماهیت آن پدیده است. قرائن و احوال در عصر امپریالیسم ما با چهار تضاد اساسی زور و همتیم و تضاد بین نظام امپریالیستی و نظام سوسیالیستی و بسا در عرصه طبقاتی مابین بیرونی و پرولتاریای بین المللی نیز تعیین کننده ماهیت این صحر که مضمون آن گذار از سرد مایه اری به سوسیالیسم است میباشند. خالد در عرصه دوران خط مشی عمومی پرولتاریای بین المللی و جبهه واحد استراتژیک نیروهای انقلابی بر مبنای تضاد های اساسی نفی و در تحلیل نهایی بر مبنای تضاد بین ارد و گاه انقلاب و ضد انقلاب میتواند تعیین شود. در نتیجه جبهه واحد استراتژیک انقلاب در عصر امپریالیسم شامل کلیه نیروهای انقلابی برهبری پرولتاریا است. نیروهای این جبهه شامل کشورهای سوسیالیستی، پرولتاریای کشورهای سرمایه داری متحد بین آنها جنبشهای آزاد بخش و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم میباشند. در این جبهه نیروهای طبقاتی ارتجاعی (از جمله امپریالیستها و سگان زنجیری آنها) نمیتوانند وجود داشته باشند. این جبهه و ارد و گاه انقلاب بر ضد ارد و گاه ضد انقلاب که شامل تمامی امپریالیسم جهانی و ارتجاع بین المللی (شامل سگان دست پرورده امپریالیسم) است، تشکیل شده و بخاطر ناپذیری آن از طریق قهر و انقلاب مبارزه میکند. استالین در سال ۱۹۱۸ نوشت: "فرد انقلاب اکبر" جبهه جدیدی است که از پرولتاریای غرب آغاز شده و از طریق انقلاب روسیه به خلفای ستم دین شق گسترش یافته است بر ضد امپریالیسم جهانی ایجاد نمود. ("انقلاب اکبر و مساله ملی")

جبهه واحد ضد همزیستیم" که مدافعین تئوری "جهان سوم" بعنوان استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی در نظر گرفته اند، موزهای طبقاتی را مخدوش نموده و با قرار دادن نیروهای خلقی و ضد خلقی در یک ارد و گاه (خلفای و رژیمهای "جهان دوم" و "سوم" و بخشی از "جهان اول")، با نفی رسالت و هویتی طریقه کارگر، جایگزین جبهه واحد ضد امپریالیستی برهبری پرولتاریا گردیده و هدف آن صرفاً "مبارزه" با یک بخش از امپریالیسم جهانی (شوروی) و آنهاست یا جدا کردن سیاست از اقتصاد، اساساً بر علیه سیاست همزیستیم شوروی، میباشند. معیارهای این تئوری در رابطه با تکنیک امپریالیستها آنچنان است که به آراشگری امپریالیسم منحصر میشود.

جنگی تقسیم بندی و تفکیک امپریالیستها و جایگاهی را که تئوری "جهان سوم" به "نیروهای بنیادینی" برای امپریالیستهای اروپائی و ژاپنی قائل است نفاست با بر مبنای اینست که این امپریالیستها از نظر کیفی ضعیفتر از ابر قدرتند و با آنها تضاد رشد یابنده دارند، بلکه بیشتر باین خاطر است که بزم این تئوری کشورهای "جهان دوم" خلعت در و گانه پیدا نموده و در روابط استعماری آنها بسا

"جهان سوم" تغییراتی حاصل شده است. در این زمینه می - خوانیم: "چگونه است که کشورهای جهان دوم نیروی را تشکیل میدهند که میتوان با آن در مبارزه علیه همزیستیم ضد شد. باین دلیل که تحول مهمی در نفی آنها در مناسبات سیاسی و اقتصادی طی س سال گذشته بطور پیوسته است. ... حتی در موارد معینی، منافعتشان آنها را بر آن میدارد تا گذشتهای معینی نسبت به کشورهای جهان سوم بنمایند و یا از مبارزه جهان سوم علیه همزیستیم به پشتیبانی برخیزند و یا بظرف باقی بمانند. (خبر نامه یکن، شماره ۴۵) در نتیجه بزم این تئوری امپریالیستهای ژاپنی و اروپائی را نمیتوان از نقطه نظر ماهیت با در قدرت یکسان دانست و در نتیجه آنها را با سوسیالیسم بعنوان یک "ارد و گاه" جداگانه حساب نمود. بزم مدافعین تئوری "جهان سوم" تمامی رژیمهای کشورهای وابسته به استتاری "مدعی وی ارتجاعی" رژیمهای "مترقی"، انقلابی و تئوری محرکه تاریخند. در نتیجه در "دسته بندی سوم" و یا "جهان سوم" قرار میگیرند.

نکته مهم دیگری که در تئوری "جهان سوم" مطرح شده استراتژی و جبهه واحد ضد همزیستیم بر مبنای آن استوار میشود، اینست که ابر قدرت شوروی نسبت به امپریالیسم آمریکا "خطرناکتر و جنگ افروزتر است، از آنجا که باز این تر بعنوان یک تر استراتژیک مطرح میشود. طرح چنین مسأله ای چیزی جز ظهیر سایر امپریالیستهای بزم امپریالیسم آمریکا و در جذبیدن به گرداب رویزیستیست، در رابطه با تضاد درون امپریالیستی در یک لحظه معین همواره یک یا بلوکی از امپریالیستها بنا به دلایل شخصی تاریخی زود تر حاضر است و دست به تجاوز زده و جنگ امپریالیستی را شروع نماید. چنین واقعیتی فقط میتواند در تاکتیک پرولتاریا برای مقابله و جلوگیری از شروع جنگ امپریالیستی تأثیر داشته باشد ولی هرگز استراتژی و خط مشی استراتژیک پرولتاریا نمیتواند بر زمینه قبول چنین فرضیاتی تدوین گردد و به وحدت استراتژیک با یک بلوک امپریالیستها بر ضد بلوک دیگر عنوان شود. مارکسیست - لنینیستها معتقدند که تمام امپریالیستها ماهیتاً تا غز استخوان ارتجاعی و جنگ افروزند. مدافعین تئوری "جهان سوم" به نظیر آمان، نیدن و زمینه اختصاص دادن جایگاهی والا برای امپریالیسم آمریکا در روج "جبهه ضد همزیستیم" به آرایش و ظهیر امپریالیسم آمریکا برداشته و آنرا بسند عنوان موجودی مطلوب، بی دندان و پاسیو معرفی بنمایند. امروز هر چند صریحاً است گفته شود که از نظر استراتژیک امپریالیسم آمریکا در حال زوال است و هر چند سبب ضریات سختی از جنبشهای انقلابی کره، هند و چین، آمریکا و آمریکای لاتین خود بوده است، ولی گمانان همچنان از نظر کلیت جایگزینی و فنی العاده خودخواه بوده و بهیچ وجه در موضع پاسیو نمیباشد. آمریکا بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است که امروزه نیروی اقتصاد بش گرویش در برابر شوروی است. آمریکا بزرگترین صادر کننده واسطه در جهان است. هنوز با جمعیت حدود ۶۰ درصد جمعیت دنیا در مقابل آن یک سهم انوری تولیدی دنیا را صرف می - کند و به تنهایی هنوز ۴۰ درصد تولید صنعتی دنیا را سرمایه داری را بخود اختصاص داده است. امپریالیسم آمریکا هنوز دارای چندین هزار پایگاه نظامی در نقاط مختلف جهان می باشد (بعنوان مثال کره جنوبی، اسپانیا، ایوان، ترکیه، ایران، دریای مدیترانه، اقیانوس هند و اطلس، آمریکا لاتین و ... ) و هزینه نظامی آمریکا تجاوز از ۴۰ درصد کل هزینه نظامی مصری در دنیا می باشد. امپریالیسم آمریکا هنوز در سطح جهانی آرزو حرکت می کند. مثال زند فاش را اخیراً در خاورمیانه و آفریقا می - بینیم که امپریالیسم آمریکا نه تنها عقب کشیده و بلکند و مقابل پاره ای کشورهای مانند مصر، سودان، سومالی و ... سود سیال امپریالیسم را عقب زده است. خلاصه آنچه روشن است اینست که امپریالیسم آمریکا بهیچ وجه بصورت متغیر عمل نکرده و کماکان یکی از د خطرناکترین دشمنان خلفای شمار رفته و در اکثریت قاطع موارد انقلابات خلفای هنوز با این دشمن غار پرور میباشند. آمریکا هنوز هیچ رتمام نقاط بحرانی جهان در کار شوروی جای دارد. آنجا کسانی که از خطر نفوذ شوروی در اروپای غربی صحبت می کنند نمی بینند که آمریکا نیز می کوشد در اروپای شرقی اختشای بوجود آورد و آنها را بخود نزدیک نماید. بنابراین این امپریالیسم آمریکا ماهیتاً سرزده و طلب و توسعه طلب بوده و همچنان تا زمانیکه در نتیجه یکسری انقلابات در کشورهای وابسته و در نتیجه جنبشهای امپریالیستی، بحران اجتماعی داخلی و غیره ضریب جانانه و تعیین کننده ای بدان وارد نشده و نیروی اقتصادی خود را دست ندهد، بعنوان یک نیروی بسیار خطرناک باقی خواهد ماند. بنابراین این هر چند که امپریالیسم آمریکا تا حدی جایگاه یک تا از سابق خود را در جهان از دست داده است ولی این بهیچ وجه باین معنی نیست که مثلاً د اطله باشد خود را عقب می کند و تسلیم میشود. لنین می نویسد: "در دنیا امروز بقیه در صفحه ۸

در باره ... و جهان وجود دارد. جهان قدیم - سرمایه داری - که در یک مذهب آشفته بود و ولی هرگز در اطمینان تسلیم نمی شد و جهان نوین در حال رشد که هنوز بسیار ضعیف است ولی رشد خواهد نمود زیرا که شکست ناپذیر و تسخیر ناپذیر می باشد. (لینن جلد ۳۳ ص ۱۵۴ - ۱۵۳)

تجدید از ماست )  
یکی از دلایلی را که مدافعین تئوری "سه جهان" برای "خطرناکتر" و "جنگ افروخته تر" بودن شوروی عنوان میکنند اینست که شوروی نیروی جوانتر و ورزیده است در حالی که آمریکا نیروی "بمرد و در حال زوال" می باشد. در این رابطه بدو نکته میبایست توجه نمود. یکم اینکه در حال حاضر شوروی در حال حاضر احتمالاً دارای میزان رشد اقتصادی بیشتری از آمریکا است ولیکن خود بعنوان یک نیروی امپریالیست لیست در خارج و سرمایه گزینی بعنوان یک نیروی زوال یابنده و سست می آید و ثانیا اینچنین نیست که امپریالیست های آمریکا که زوال سریعتری را نسبت به سایر امپریالیست ها طی میکنند الزاماً عوارض از سایرین کمتر جنگ طلب اند. رفیق استالین در سال ۱۹۲۷ در مورد امپریالیسم در حال زوال انگلستان می نویسد که این امپریالیسم بخاطر موقعیت خود از سایر امپریالیست ها تجاوزگرا تر عمل مینماید؛ در اوضاع بحال بحران بسط یابنده سرمایه داری پرولتاریز انگلستان طرفی بشمار میرود که بیش از همه در معرض تهدید قرار گرفته و "آسیب پذیر" است. و همین پرولتاریز است که باید بشکارت امرتشد به تحولات مداخله جویانه را بعهده خود گرفته است. (استالین گزارش یکگانه ۱۵) آنچه روشن است اینست که در این صورت آمریکا و شوروی هر دو جنگ افروز و یک اندازه خطرناکند. پرولتاریا و جنبش کمونیستی میبایست امروزه همانطور که قبلاً ذکر شد بعنوان بخشی از وظایف و برنامه خود با سیاست جنگ افروزان و ابردرت، سیاست تسلیحاتی و ایجاد بلوک بندیهای نظامی و جنگی آنها به مبارزه جدی برخیزد.

"نیروی سوم" تیتو چنین گفت: "خانین به مارکسیسم-لنینسم عمل امپریالیسمی و توطئه جنایتانه مانند ژوین برز تیتو، از هزاران طریق سعی میکنند از طریق نقشه های شیطانسی مانند ایجاد نیروی سوم این خلقها را در پشتپای تازه در دست شده را گمراه کرده آنها را از متحدین طبیعی شان جدا کرده بطرف امپریالیسم آمریکا هل دهند."

عناصرتکه رفیق مائود در مقالاتی مانند "تحلیل طبقاتی جامعه چین" از دوستان ما و دوستان ما صحبت میکند منظور وی نه در رابطه با مثلث "سمنور" بزرگ سوسیالیستی "سه جهان" بلکه در اسباب و رابطه با مبارزه و قطب یا د و نیروی اساسی یعنی از یکطرف قطب "ما" و دوستان ما (ارد و گاه خلق) و از طرف دیگر قطب دشمن (ارد و گاه ضد خلق) است. بدو جهت وی به این بحث توجه کنید: "از آنجه در رفیق گدشت نتیجه میشود که کلیه هندوستان امپریالیسم در یکتارهای نظامی، بیرونی و داخلی پرولتاریز کمربند اور و طبقه مالکان بزرگ ارض و آن بخش مرتجع از روستاها و صنعتگران وابسته آنها - در چینمان ما هستند. پرولتاریز این صنعتی نیروی رهبری کننده انقلاب ماست. تمام توسعه پرولتاریا و خرد پرولتاریز نیز بشکرتین دوستان ما میباشند. در مورد پرولتاریز متوسط مترازیل جناب راست آن ممکن است بدوستان ما و جناب چینان مگر استند دوستان ما باید آن کرد. لیکن ما باید در برابر این طبقه داناها عیارها و مراقب باشیم و نگذاریم که در صورتی ما اغتشاش بر پا کند. (تحلیل طبقاتی جامعه چین، تاکیک از ماست) وی در جای دیگری می نویسد: "خلاصه اکنون در نیروی اساسی در مبارزه با امپریالیسم و نیروهای بنیادینی ما باید ارد و یابان ببینند. در این قانونی تخطی ناپذیر است. (درباره تاکیکهای مبارزه علیه امپریالیسم و این تاکیک از ماست) طبیعی است که ما همواره سیاست نیروهای بنیادینی را در نظر داشته باشیم و بویژه سعی کنیم تا حد لازم آنها را به قطب خلق جلب نمائیم، لیکن قائل شدن یک جایگاه استراتژیک برای آنها و اختراع تئوری نوینی در این رابطه ضد مارکسیستی است. از آنجا که تعداد نیروهای سیاسی و تاکیکهای این نیروها در صحنه عطفی برحسب شرایط مختلف در مراحل مختلف یک پروسه تغییر میکند، لذا از این جهت پرولتاریا نیز مجبور است در هر مرحله بر مبنای شرایط نوین تاکیکها نوینی اتخاذ نماید. پس در رابطه با این سؤال که مبارزه با تقسیم بندی و دسته بندی نیروها چیست، پاسخ ما اینست که اگر ما بخواهیم به اهداف اجتماعی ما در جهان طبقاتی در رابطه با تعیین خط مشی عمومی انقلاب برسیم، بیکم، همسوار اساسی ما تحلیل طبقاتی از تعداد های طبقه ای آن بدیده بویزیمند پروسه استراتژیک انقلاب می باشد. در عین حال باسیستی در نظر داشت که در هر مرحله از پروسه تکامل یک بدیده در رابطه با تضاد های طبقاتی فبق در عرصه سیاسی نیروهای سیاسی شده وی وجود دارند و لزوماً تعداد این نیروها نیز به عدد "جادوئی" ختم نمیشود. پرولتاریا و نیروهای انقلابی در شرایط خاصی میتوانند که بر مبنای برخورد به یک دشمن ویژه در یک دوره مشخص بر مبنای تکیه اساسی بر روی نیروهای انقلابی و استفاده از اکثریت از تضاد های ارد و گاه دشمن و با حفظ استقلال سیاسی خود و بشرط ارتقاء آگاهی انقلابی خلقها وارد یک سوی اختلافات و با جهدهای تاکیکی که در خدمت استراتژی انقلاب قرار گیرد وارد شوند. چنین است فرضا جهده ضد فاشیستی در ایران جنگ دوم با شرکت اتحاد شوروی و آمریکا و انگلیس، لیکن حساب این دستمندیهای تاکیکی را میبایست از حساب دستمندیهای استراتژیک جدا نمود. در عین حال باسیستی توجه داشت که استفاده تاکیکی از تضاد های درون ارد و گاه دشمن نیز لزوماً بعبقروم "وجدت" و یا "انتقام" یا خشکبانی از این ارد و گاه نیست. ما در حق مبارزه های آزادیی و تقسیم بندی نیروها را در رابطه با پروسه انقلاب بیسناد دانستیم. سوالی که میتواند طرح شود اینست که آیا بجز تقسیم بندی نیروها در رابطه با انقلاب جهانی تقسیم بندی دیگری میتواند صورت گیرد. روشن است که پاسخ مثبت است منتها مسأله مهمی که باسیستی در نظر گرفته بود اینست که هر تقسیم بندی در درجه رابطهای انجام میگیرد. فرضا اگر مسأله ما بررسی آب و هوا و منابع طبیعی جهان باشد در اینجا میبایست تقسیم بندی جوی و جغرافیائی صورت گیرد. در این رابطه مثلا کشور آلمان چهارا بر روی کوه های آلپ و ایتالیا میتوانند در یک دستمندی قرار گیرند. همینطور فرضا چین و آمریکا در یک دستمندی دیگر. و یا اگر منظور تقسیم بندی کشورها در رابطه با میزان رشد نیروهای مولد است در این رابطه یک کشور سوسیالیستی که نقطه نظر رشد نیروهای مولد به پیشرفت نموده میتواند یک کشور امپریالیستی در یک گروه قرار گیرد و یا حتی یک کشور سوسیالیستی که هنوز نیروهای مولد آن چندان رشد نداشته میتواند در گروه کشورهای عقب مانده مستعمره و نیمه مستعمره قرار گیرد. ولم آیا این مبارزه طبقاتی در سطح بین المللی است که انقلاب جهانی را به پیش میرود و یا مبارزه نیروهای مولد با سطح رشد گوناگون؟ عناصرتکه رفیق مائود در گفتگوها

رئیس دولت یکی از کشورهای سه قاره چین را در گسره کشورهای عقب مانده تحت سلطه امپریالیسم قرار میدهد و در نظر گرفتن چنین امرست، یعنی با در نظر گرفتن میزان رشد نیروهای مولد آنها و توضیح اینکه چین از نظر نقطه نظر رشد اقتصادی کشوری عقب افتاده است. نقل قول زیر که رفیق مائو نسبت داده به میشو حد اکثر بیان چنین واقعیتی است: "چین متعلقه به جهان سوم است. زیرا چین نمیتواند با کشورهای غربی یا کشورهای غربی که لحاظ سیاسی و اقتصادی و غیره نیرومند اند برابری کند چین تنها میتواند با کشورهای نسبتا فقیر در یک ردیف قرار گیرد. رفیق انور خوجه نیز در گزارش به گنره ۷ در رابطه با نیروی سرمایه و سرمایه و ... یک چنین تقسیم بندی را در عین عدم تأیید آن قابل توجه بداند. رفیق انور خوجه می نویسد: "حد اکثر آنچه که این نام گد اربها میتواند نشان دهند درجه نفوذ نیروی سرمایه جهانی بین المللی یا نیروی کشورهای مختلف در مناطق مختلف جهان است. آنها همچنین میتوانند نقاط اتکاء کم و بیش محکم امپریالیسم روسیه سیال امپریالیسم را بر لا سازند. آنها باز هم میتوانند آرمانهای خلق ها را به اینکه ارد و مستقل از ارد برتها زندگی کنند بیان نمایند. " بدو افمن تئوری "سه جهان" سعی بسیار دارند که تئوری ضد انقلابی ضد تئوری "سه جهان" را به رفیق مائو نسبت دهند. لیکن همانان در زمان حیات رفیق مائو حتی یکبار نیز جرئت نکردند این تئوری را که بزعم آنها استراتژی و خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی را تدوین میکند به تئوری نسبت دهند. در عین گنره حزب کمونیست چین که در زمان حیات رفیق مائو برگزار گردید اصلا سعی از این تئوری "تاریکساز" بدیده نمیشود. کمونیستها چگونه میتوانند باور کنند که ضد مائو خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی را در یک گفتگوی دیپلماتیک با یکی از سران کشورهای "جهان سوم" طسرح کرده است؟! "

خلاصه کنیم، همانیکه در سطح جهانی مسأله تعیین طبقه بندی نیروها بمنظور روشن نمودن خط مشی و استراتژی پرولتاریای جهانی در جهت انقلاب پرولتاریا و خلقهاست در این رابطه تقسیم بندی "سه جهان" از آنجا که بر مبنای تحلیل طبقاتی از تضاد های اساسی عصر امپریالیسم حرکت نمیکند و کشورهای متفاوت با نظامهای اجتماعی گوناگون در یک گروه قرار داد و حرکت در جهت انقلاب ناشی از مبارزه و ارد و گاه امپریالیسم ارد و گاه "تکلیف" را نخی میکند، و تحلیلی خود را نیز بشکله یک تحلیل استراتژیک و تاکیکی ارائه بدیده، آتومت این تقسیم بندی یک تقسیم بندی مارکسیستی نبوده بلکه یک تقسیم بندی رویزیونیستی است.

مدافعین تئوری "سه جهان" بسیار مایلند که تقسیم بندی "سه نیرو" را از نظر تاریخی به تحلیلهای مارکس، انگلیس، لینن، استالین و مائو نسبت دهند. این از تضاد جهانی در قرن نوزدهم و در اوایل قرن بیستم گنرگن کینین (۱۹۲۰) و سپس در سالهای قبل از جنگ دوم و بعد از دومین بحث بحران کانال سوئز نسبت دهند. لذا ما در ابتدا بحث فصلتوری را در مورد تزه های انگلیس و لنین بر سر اوضاع جهانی در دوران قبل از عصر امپریالیسم و در عصر امپریالیسم و بیرون تحلیلی لینن را گنره دوم کمینتن لازم بداند. سپس سعی خواهیم نمود نظرات استالین و مائو نسبت به انور خوجه را نیز در در وانهای مختلف بعد از جنگ جهانی اول در مورد اوضاع جهانی و مبارزه های آنها در این اوزیایبها را باختصار بیان نمائیم. در این بخش ما سعی خواهیم نمود باز هم بر مبنای نشان دهم که چگونه تحلیلهای رهبران پرولتاریا از اوضاع جهانی نه بر مبنای تئوری "سه نیرو" بلکه در در وانهای مختلف بر مبنای تحلیل از توانین عصر امپریالیسم، مبارزه و ارد و گاه و تضاد های اساسی جهان در این عصر قرار داده اند.

۳- تئوری "سه جهان" خیانت به آموزشهای رهبران گنر پرولتاریا. الک مارکس، انگلیس و لینن مدافعین تئوری "سه جهان" بمنظور آرایش ارگان بود سید تئوری خود به تحریف نوشته های رهبران پرولتاریا پرداخته و با استفاده از متن از نوشته های آنان سعی بر آن دارند تا با خالی کردن مضمین انقلابی-شوروی بهای این رهبران به نام آنان لجن بپاشند. اینان مینویسند که تقسیم جهان به سه بخش مارکس و انگلس در نیمه دوم قرن نوزدهم بمنظور تقسیم بندی نیروهای سیاسی در رابطه با روشی که این نیروها نسبت به امپراطوری تزاری روسیه اتخاذ کرده بودند کاملاً مفید بود. (خبرنامه یکن، شماره ۵) اینان همچنین می نویسند که این تقسیم بندی با "تقسیم بندی جهان به سه نوع کشور بعد از جنگ جهانی اول توسط لینن و تقسیم بندی کشورهای قبل از جنگ جهانی دوم به کشورهای متجاوز و غیر متجاوز توسط استالین یقین میداند. (همانجا)

مدافعین این تئوری از این واقعیت که در نیمه دوم قرن نوزدهم روسیه تزاری در انزاج و اروپا و حامی طراز اول

مدافعین تئوری "سه جهان" تئوری خود را به تنها انگلیس شرایط مشخص تغییر یافته و نه تنها منتج از تحلیل های گذشته رهبران پرولتاریا میبندد، بلکه سعی میکنند مبنای تئوری و فلسفی نیز برای این تقسیم بندی سرمایه داری بچای استفاده از متن دیاکتیکی بروسسی نشان دهند. تئوری رویزیونیستی جدیدی به پیش گدشته بنام حق آتورا به مارکسیست لنینیست گیری چون مائو نسبت دهند. سبب تئوری "سه جهان" در تحلیل از اوضاع جهانی سبب مبنای حرکت خود را نه بر تضاد های اساسی و مبارزه و ارد و گاه بلکه بر مبارزه "سه نیرو" قرار میدهند و حتی معتقد است لینن و استالین نیز در تحلیل از اوضاع جهانی بسا چنین معیاری حرکت کرده اند. اثر تاکنون مارکسیستها بر آن بودند که یگانه بدو گانه تقسیم شده و هر بدیده ساده یا برکنی شامل یک یا چندین تضاد است. اینسان امروز با تحریف از نوشته های رفیق مائو با تئوری من در آوردی "سه نیرو" معتقدند که یگانه به سه گانه تقسیم میشود. اینان می نویسند: "شکل نیست که بنیسم که تحلیل ضد مائو از تقسیم نیروها پیش در آید تئوری سه جهان بد" (خبرنامه شماره ۵) تاکیک از ماست) و یا "این تئوری (منظور تئوری "سه جهان" است) اطمینان عظمی به پرولتاریای بین المللی و خلقهای کشورهای سوسیالیستی داده و به آنها اجازه میدهد تا بر مبنای روابط مابین سه نیرو ما، دوستان ما و دشمنان ما را در جهان کنونی ببینند و بیرون نیهای خود را در مبارزه علیه امپریالیسم و رویزیونیسم و بیرون گیری کمونیسم تصور شوند. (همانجا، تاکیک از ماست) با "العهد فوق این تئوری جدید مشاهده میکنم که اینان برای نیروهای بنیادینی که در هر بدیده وجود داشته و مابین دو قطب اصلی آن در نوسان اند، جایگاه استراتژیک ویژه ای بنامه یک قطب و یا نیروی اصلی قائل اند. در این رابطه اینان با ذکر مثال های تاریخی (تحلیل لینن در دومین گنره کمینتن و با تحلیل مائو نسبت به این بحران کانال سوئز در سال ۱۹۵۶) و رهبران پرولتاریا را بطرز مسخره ای تحریف میکنند.

در اکثر موارد مابین دو قطب یک تضاد اصلی جریانات و نیروهای بنیادینی نیز میبوندند که معمولا در طی پروسه تکاملی مابین نیروها به قطب اساسی بدیده تجزیه و جدب میشوند. بعنوان مثال در یک جامعه سرمایه داری خود پرولتاریز بنامه یک جریان طبقاتی مابین پرولتاریز و پرولتاریا بعنوان دو قطب اساسی در نوسان بوده و بتدریج تجزیه شده و در نهایت آیند های ندارد. حال اگر کسانی بخواد ضد نیروهای بنیادینی که از نظر استراتژیک تجزیه شد و به دو قطب جدب میشوند را بعنوان یک "نیرو" و یا "قطب" مستقل استراتژیک جا زده و تکامل را نه ناشی از مبارزه اند و بدو نهایت تضاد اصلی بدیده بلکه ناشی از ملیتیت "سمنور" بداند، سروسرکار ما دیاکتیک نبوده بلکه سبب متافیزیک است. مدافعین تئوری "سه جهان" این تئوری رویزیونیستی را از زراد خانه تئوری خائن بهارست گرفته اند. رفیق انور خوجه در سال ۱۹۶۰ در مورد تئوری رویزیونیستی



ارتجاع و ضد انقلاب در اروپا یک جبهه بین نتیجه گیری ریزبومیست منباید. یکم اینکه به توجیه و آرایستری ارتجاع غیر روسی اروپا در قرن نوزدهم میبرد ازند. دوم ما مقایسه کشورهای اروپای قرن نوزدهم که هنوز بورژوازی در مجموع به یک پدیده با ارتجاعی مبدل نشده بود و جنبشهای بورژوازی در موزانتیک و ملی در اروپا وجود داشتند، با کشورهای امپریالیستی اروپا در قرن بیستم که بورژوازی آنها مجتصا ارتجاعی شده است، به تطبیق امپریالیستهای اروپایی و تبلیغ سازش پرولتاریا با بورژوازی میبرد ازند و سوم اینکه به آمیزش لنین و استالین در مورد مسأله ملی در اروپا در عصر امپریالیسم و لنین میباشند.

مداخنین تئوری "سه جهان" بحثی پیرامون نقل قولی از انگلس در مقاله "سیاست خارجی تزارسیم" برده اند داشته اند که با کمی وقت تحریف آشکار اینان از گفته انگلس روشن شده و اهداف واقعی آنها نمایان میشود.

انگلس در اواخر قرن نوزدهم (۱۸۹۱) گمی پستی از آغاز عصر امپریالیسم، از آنجا که تزارسیم بعنوان ژاریس تجاع اروپا محسوب شده و جنبشهای انقلابی و کارگری اروپا را تهدید بدینصورت عنوان میکند که در صورت حمله روسیه به آلمان، پرولتاریای آلمان میبایست به مقابله با تزارسیم برخاسته و در این رابطه اگر چنانچه دولت آلمان از کلبه ابزار و از جمله شیوه انقلابی استفاده نماید و در مقابل تزارسیم بقاومت بلند شود، از آن دولت در مقابل تزارسیم دفاع خواهد نمود.

مداخمین تئوری "سه جهان" در قیاس و عصر کارگزاران تفاوت تاریخی یعنی عصر سرمایه داری رقابت آزاد و عصر امپریالیسم و با طرح این مسأله که روسیه تزاری در ارتجاع اروپا بود، با تحریف انگلس با این نتیجه میرسد که تزکیی تزارسیم در آن زمان میبایست مبارزه انقلابی خود را بر علیه ارتجاع و بورژوازی خودی قرار مینگردد و در اتحاد با ارتجاع خودی صرفا به جنگ تزارسیم برود. در خیرنامه یکین شماره ۵ با استناد به انگلس و از قول مارکس چنین آورده شده: "حزب طبقه کارگر اروپا الزاما میبایست به مبارزه آشتی ناپذیر علیه تزارسیم روس دست زند." سپس نویسنده این مقاله نکات زیر را برجسته نموده و بشرطی امروز تصمیم میداند: "مارکس و انگلس، تا

آخرین روزهای زندگی خود غالبا به مخالفت قاطعانه با سیاست تجار و امپراطوری روسیه بعنوان ملاکی اشاره میکردند که بوسیله آن میتوان نیروهای سیاسی اروپا را تقسیم کرد و تعیین نمود که پرولتاریای بین المللی از کدامین جنبش ملی در اروپا میبایست دفاع کند و یا ... میبایست توجه دائمی نسبت به تضاد میان کشورهای سرمایه داری مبدول داشته و دشمنان اصلی جنبش طبقه کارگر بین المللی را همین مارکس و انگلس تعیین کرد و مبارزه بی وقفی بر علیه بزرگترین پایگاههای ارتجاع جهانی - امروزی، یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا برآوردند." (همانجا)

از مدافین تئوری "سه جهان" که از لزوم "تحلیل شخصی" در شرایط مشخص، بسیار دم میزند باید پرسید که چه دلیلی شما تحلیلی را که مارکس و انگلس در مورد روسیه و اروپای سرمایه داری رقابت آزاد قرن بیستم بکار میبردند، بدون کم و کاست در مورد شوروی و اروپای امپریالیست قرن بیستم بکار میبرید و حتی ملاک آنرا ملاک امروزی میکند؟ تئوری "سه جهان" بخاطر توجیه وحدت پرولتاریای اروپا با بورژوازی خودی بر ضد هرگونه شورویسم بهمان استدلالی دست میزند که در هنگام جنگ جهانی اول سوسیال-دموکراتهای ارتجاعی بین المللی دوم و مشروطیهای روسی از جمله پوتسرف و شرکا، بخاطر توجیه وحدت با بورژوازی خودی بدان پناه میبردند، یعنی استناد غلط به شرایط تسری نوزدهم و توجیه وحدت با یکطرف بر ضد طرف دیگر در یک جنگ امپریالیستی.

۱۹۱۷-۱۹۱۴ وجود دارد، در زمانیکه بنیاد تزارسیم در ۱۹۰۵ ترک خورد و در عین حال آلمان جنگی برای تسلط بر جهان برده انداخته و متفاوت است. از زمین تا آسمان تفاوت دارد. یکسان نشان دادن و حتی مقایسه شرایط بین المللی ۱۸۹۱ با ۱۹۱۴ و ما اضافه میکنیم (با ۱۹۷۸) با هیچ غیر تاریخی بودن است. "سه جهان" در عین حال استناد مدافین تئوری "سه جهان" به روسیه تزاری قرن نوزدهم و آوردن مثال آلمان در سال ۱۸۹۱ و طرح دفاع از جنبشهای ملی کشورهای اروپایی دقیقا نشان میدهد که یکم آنها بروشنی ابر قدرت شوروی را در سطح جهانی تضاد عدم میکنند و نه در ابر قدرت را، و دوم اینکه آنها در امر "دولت ملی" کشورهای اروپا دقیقا وحدت پرولتاریا و بورژوازی این کشورها را در نظر دارند. این مسأله در مقاله دیگری بطور مفصلتر بحث خواهد شد. اما بنیتم انگلس مسأله را چگونه در آن زمان تشریح میکند.

گفته انگلس بدینقرار است که طبقه کارگر اروپا اجبارا میبایست مبارزه بی رحمانه ای را بر علیه روسیه تزاری بر سر اندازد. مقاله خیرنامه یکین ۵ از این گفته نتیجه ایگه خود میخورد و نتیجه انگلس در نظر داشته بخواننده تحویل میدهد، و میگوید که پرولتاریای امروزی اروپا همانند پرولتاریای قرن نوزدهم باید بر علیه سوسیال امپریالیسم امپریالیسم آمریکا (و در واقع فقط سوسیال امپریالیسم امپریالیسم آمریکا) محض تضاد سرمایه داری باشد. در این انقلاب بر علیه بورژوازی امپریالیستی خود مبارزه نماید. آخر مگر بزعم طراحان تئوری "سه جهان" سوسیال امپریالیستفاد عدم و خطر عدم و "مشا" اصلی جنگ و پیمانهای کشنده "استقلال ملی" اروپا نیست، مگر پرولتاریا نباید با دشمن عدم مبارزه کند؟ پس نتیجه اینکه پرولتاریا میبایست در اول بر علیه سوسیال امپریالیسم مبارزه کند و انقلاب بر علیه بورژوازی خود را بکار آفتند. و آنهم چگونه؟ باید از تضاد های درون کشورهای سرمایه داری استفاده کرد، و از تضاد نیروهای طبقه میثواب با آنان متحد شد، دعوت به مبارزه مشترک نمود، در واقع آنچه در اینجا در بر سر استتاریاتی میاند، مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای انقلاب یعنی مبارزه بیواسطه استتاریات و یکتاریی طبقاتی خودی می-باشد. روزیبرویس، پتول نین، مبارزه طبقاتی را نفسی نمیکند، ولی تکامل این مبارزه بمنظور اعمال دیکتاتوری طبقه کارگر را نفی میکند. این تئوری که مانند رشته سیاهی از لابلای تمامی استدلالها فریب دهنده و پندارنده است، معتقد است که مبارزه پرولتاریا بر علیه بورژوازی امپریالیست بین المللی امروزه در اساس در "مبارزه" با ابر قدرت روس خلاصه میشود. مارکسیست-لنینیستها معتقدند که برای مبارزه با مجموعه سیستم امپریالیستی، پرولتاریا باید عهده تابه مشرین ستن فقرات آن فریبه وارد نماید تا مجموعه بورژوازی بین المللی را سرنگون نماید. تئوری "سه جهان" با جدا کردن تشخیص کشورهای سرمایه داری با اصطلاح "جهان دوم" از سیستم امپریالیستی و متحد خواندن آنان و میخاهد صرفا یاد ابر قدرت را، در واقع ابر قدرت در "مبارزه" نماید. پرولتاریا بر علیه تمامی بورژوازی و در رأس آن دو ابر قدرت مبارزه میکند، تئوری "سه جهان" سیستم امپریالیسم جهانی را در تنگه کرده و مبارزه بر علیه آنسترا محدود به بخش آن میکند. لنین گفت که: "وظیفه دموکراسی کنونی" استفاده از تضادها (ی درون امپریالیسم) است، لیکن - غیرمغز پوتسرف و کائینسکی - ایسسن استفاده بین المللی میبایست، نه بر علیه سرمایه سالی منفردی، بلکه بر علیه سرمایه مالی بین المللی متوجه شود. (درباره روشی کانب) و اتفاقا بحث انگلس پیرامون لزوم مبارزه پرولتاریای اروپا بر علیه تزارسیم روسیه درست عکس آن چیزی است که تئوری "سه جهان" بخورد خوانندگان خود میدهد.

ما به مقاله قبلی اندر انگلس که مقاله "سه جهان" خیر-نامه یکین ۵ از آن نقل کرده رجوع میکنیم و بحث اورا مورد بررسی قرار میدهم. انگلس در این مقاله اوضاع سیاسی اروپا در سال ۱۸۹۱ را به این عنوان تشریح میکند: "شرایط اروپای کنونی با سه واقعیت بیان میگردد: (۱) الحاق آلمان لوبن توسط آلمان (۲) حرکت تزارسیم روسیه بسوی قسطنطنیه (۳) در تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، که با حرارت شدیدی فرین یافته و ای شعله میکند، اگر که با میزان الحراره جنبش سوسیالیستی اندازه گیری شود، در تضاد نقاط در حال فرزونی است." انگلس از این تشریح اوضاع اروپا چنین نتیجه گیری نمینماید که: "دولت ارتجاعی اروپا یک ننگ را باطنیمان میبندد: غیرمغز تمامی دعوا و مرامفشان با تزار بر سر قسطنطنیه و غیره، آن لحظه ممکن است فرار رسد که آنان (دولت ارتجاع) هر آنچه را که او (تزارسیم) طلب کند، به ما بخش خواهند دادند." قسطنطنیه، پوتسرف، در ابر قدرت و هر آنچه که بخواهد - به این شرط که آنان را از انقلاب مدین به ابر قدرت بیاورند روشن میشود که آنچه انگلس مورد نظر دارد دقیقا آنست که پرولتاریا را به این امر مهم متوجه میسازد که

تزارسیم حامی ارتجاع - که کشورهای وطن اند و در صورت وقوع انقلاب با جنبش از سوی طبقات تحت ستم فلان و با همان جامعه ارتجاع حاکم خود را به امان تزارسیم میاندازد، و آنهم طریقه تمامی دعاها و تضادهایی است که بین این دو نیرو - تزارسیم و ارتجاع فلان کشور - میتوانست وجود داشته باشد.

انگلس میگوید که از خطر تزارسیم آگاه باشید، چرا که در ارتجاع اروپا است و ارتجاع اروپا مدافع خود در برابر انقلاب را در آن می یابد، تئوری "سه جهان" میگوید که خطر تزارسیم اتحاد تمام نیروهای مخالف آن - ارتجاع اروپا و غیره را الزام آور میسازد! انگلس در بررسی در اینها خود همین همزهش مارکس، همواره در این دو رشته تضاد میان ارتجاع و خلق و تضاد میان ارتجاع، تفکیک گذارد و نشان میدهد که انقلابین نباید در استفاده از تضاد میان ارتجاع جهانی، مدافع پرولتاریا و انقلاب را تابع و فدای آن نمایند. تئوری "سه جهان" این دو رشته تضاد را یکی کرده و مخلوط نمینماید و منافع خلق با ضافع بخشی از ارتجاع را بطور استتاریتک منطبق میگرداند.

مدافین تئوری "سه جهان" به تحریف از انگلس بسنده نکرده و دامنه تحریفات خود را از تقسیم روسیه به تمام رهبران پرولتاریای جهان را در بر میگردد. در مقاله های (خیرنامه یکین شماره ۱۹۷۸) بقل سنانا در ادامه حتی که در مورد نظری لنین در همین کشور کمینترن در خیرنامه یکین شماره ۵، شروع شده و در این جنبشهای لنین "سه جهان" تئوری و نه در براتیک کشورهای جهان را با این سادگی تقسیم به دو گروه سرمایه داری و سوسیالیستی، نمود. مقاله حتی پا را فراتر گذاشته ادعا مینماید که در مراحل لنین خود بنیانگذار تئوری "سه جهان" بود. راست و فقط مدافین این تئوری هستند که توانسته اند این نکته را کشف کنند، هنگامیکه کلیت تاریخ نزدیک به ۶۰ سال جنبش کمونیستی از آن بیخبر بوده است. پس از نقل از نقطه های لنین در کنگره دوم کمینترن، خیرنامه یکین ۵ می-نویسد: "لنین چه خوب گفت! در این رابطه با مسأله تقسیم نیروهای سیاسی جهان، مثل این بنظر میآید که او مبارزات واقعی امروزی را در نظر داشته، نویسنده با استناد به سخنرانی لنین در دومین کنگره کمینترن میگوید: "لنین بدنیال تحلیل از این تئوریهای کشورهای جهان را که در آن زمان کل جمعیت شان ۱۷۰ میلیون بود، به سسه گروه مختلف تقسیم کرد؛ کشورهای مستعمراتی و مستعمر، اشی و قدرتهای مقلوب و روسیه شوروی که جمعیتی قریب ۱۲۰ میلیون داشتند، کشورهای مومضت قبلی خود را حفظ کرده بودند و جمعیتی بیشتر از ۲۰۰ میلیون نداشتند؛ و معدود کشورهاییکه از جنگ بیرون آمدند با جمعیتی کمتر از ۲۰۰ میلیون." (خیرنامه یکین شماره ۶، ۱۹۷۸)

مقاله در ادامه توضیح اینکه جری لنین هند، ایران، ... را در کنار آلمان امپریالیست مقلوب شده و روسیه شوروی، قرار داده و آنرا یک "نیروی سیاسی" قلمداد میکند، چنین ادعا دارد که: "این بدینجهت بود که از نقطه نظر روابط بین المللی آن دوران، تمامی این کشورها از طرف قدرتهای امپریالیستی به بردگی و ستم بردگی واداشته شده بودند. و این کشورهای در برگیرنده نیروی عده در مبارزه با امپریالیسم بودند." بنابراین تا ایجاد یکس از بخشهای مقاله مستفاد میشود اول اینکه بزعم ایشان تضاد سکنه کشورهای جهان به سه دسته توسط لنین یعنی یکم سکنه کشورهای فاتح، دوم سکنه کشورهای مقلوب، کشور-های مستعمره و روسیه شوروی، سوم سکنه کشورهاییکه موقعیت قابل جنگ بود، در حفظ سکنه بودند، به معنای تقسیم نیروهای سیاسی جهان به "سه نیرو" و یا "سه جهان" است. و دوم اینکه کشورهای مقلوب، مستعمرات و روسیه شوروی نیروی عده مبارزه بر ضد امپریالیسم بودند. و اما رجوع به همان مقاله لنین، یعنی سخنرانی اول در کنگره دوم کمینترن، بما چه می آموزد؟ هسته اصلی بحث وی چیست و تقسیم بندی کشورهای را در چه رابطه انجام میدهد؟ هسته اصلی بحث لنین و تقسیم بندی سکنه کشور ها توسط او پس از پایان جنگ اول هیچ وجه نشان دادن و برجسته نمودن "سه نیرو" سیاسی و مبارزه "سه نیرو" سیاسی در عرصه بین المللی آنطور که در تئوری "سه جهان" مورد نظر است نیست. جوهر بحث لنین و تقسیم سکنه کشورهای جهان به سه دسته فوق برای نشان دادن چند مسأله مهم است. یکم اینکه درک از اوضاع بین المللی، درک از روابط اقتصادی امپریالیسم و اینکه در نتیجه جنگ سرمایه امپریالیستی بنحو سیما بقایا در دست انحصارات کشورهای فاتح متمرکز شده است. "روابط اقتصادی امپریالیسم حلقه مرکزی کل شرایط بین المللی کنونی را تشکیل میدهد." (لنین، سخنرانی در کنگره دوم کمینترن) دوم اینکه در نتیجه جنگ تمام تضاد های امپریالیسم بیرون در کشورهای انقلاب در این کشورها بسیار حدت را سیر نقاط و بطور سیما بقایا ای فراهم شده است. در حقیقت لنین در این سخنرانی

بقیه در صفحه ۱۰

دیواره ...  
 قذافی شدن نیروهای سیاسی جهان را در د و قسب  
 متضاد یعنی سرمایه متمرکز شده کشورهای فاتح از یکطرف  
 و از طرف دیگر ۱۲۵۰ میلیون سکنای که بدست تحت  
 ستم این سرمایه‌هاند توضیح می‌دهد و پس از ترمیم چنین  
 تصویری از سکنه جهان و با دادن توضیحات دقیق چنین  
 نتیجه گرفته می‌شود: ... می‌کنند: ... می‌خواهم  
 توجه شما را به این تصویر جهان جلب کنم زیرا تا پیش از این  
 اصلی سرمایه‌داری، امریالیسم و که منجر به انقلاب و تمامی  
 تضاد های اصلی در این جنبش طبقه کارگر که منجر به مبارزاتی  
 آنتین سرمایه استراتژی سوال در پیوسته ... با این تقسیم بندی جهان  
 مربوطند. (همانجا) آری لنین معتقد است که "اگر  
 از یکسو موقعیت اقتصادی توده‌ها غیر قابل تحمل شده و  
 از سوی دیگر تجزیه رایجی ... در میان اقلیت ناقابل  
 از کشورهای فاتح و مقتدر در حال رشد است، ما با تکامل  
 و در شرایط انقلاب جهانی مواجه هستیم" (همانجا) و وظیفه‌ای  
 را که در مقابل اینترناسیونال سوم قرار می‌دهد همانست  
 "وظیفه انقلاب پرولتری جهانی ایجاد جمهوری شوروی  
 جهانی است" (همانجا)

حالی متوجه می‌شویم که تمامی بحثهای لنین در قضا در  
 این رابطه است که نشان دهنده با چنین تقسیم سکنه جهان  
 حلقه ضعیف امریالیسم و کانونهای انقلاب در کجانبسته  
 و در کجا از نقطه نظر شرایط عینی برای انقلاب آماده‌گی  
 بیشتر است. پس برآورد این واقعیت است که لنین تاکید می‌کند  
 استراتژی انقلاب، خود را در این مرحله تدوین می‌کند.  
 در عین حال لنین در این بررسی خود از شرایط  
 جهانی که کشورهای فاتح اشاره می‌کند، چرا؟ علت آنرا  
 خود توضیح داده و در وقتا به این خاطر است که نشان  
 دهد در این کشورها اپورتونیزم از همه جا بیشتر پایسه  
 داشته و آریستوکراسی کارگری از پایه‌های حکومتی برخوردار  
 دارد بوده است. ولی با این حال تضاد های اجتماعی  
 در این نقاط نیز در حال حدت یابی و تمهین بسوسوده،  
 هر چند که هنوز حدت تضاد ها در مستعمرات و کشورهای  
 مغلوب را ندارند.

در اینجا باز تاکید می‌کنم که لنین هیچگاه در این  
 تقسیم بندی خود جهان را بگونه تدافین تئوری "سه  
 جهان" به "سه نیرو" و یا "سه جهان" تقسیم نکرد، و سبب  
 چنین بود خود را بر مبنای آن قرار نداد. چرا که اگر ایسین  
 چنین بود لنین سیاست همانند تدافین تئوری "سه جهان"  
 تکلیف "نیروی دوم" را در همین حد و فرضا شمار و محاسبات  
 نیروهای "دوم و سوم" را بر طبقه نیروی "اول" یعنی کشورهای  
 فاتح به ده و یا در بر مبنای این "سه نیرو" در جایی،  
 در مقاله‌ای بحثی مطرح نماید که استراتژی پرولتاریا بر آن  
 بنا شده باشد. لیکن چنین چیزها نیکه تدافین تئوری  
 "سه جهان" به لنین می‌بندند در مقالات او دیده نمی‌شود  
 و درست برعکس تاکید لنین توجه شکل ویژه و قطب‌کار  
 سرمایه‌ها، سوسیالیسم و امریالیسم "سه جهان" ظهور  
 یابند و کمونیزم و جهان مینده امریالیسم "سه بعد از جنگ،  
 جهانی اول به است.

لنین تقسیم جهان را از نقطه نظر اقتصادی همانطور  
 که خود توضیح داده است انجام داد تا توجه انقلابیین  
 را به حلقه‌های ضعیف امریالیسم و کانونهای انقلابی  
 معطوف نماید. و نشان دهد که در کجا امکان پیروزی و  
 شکستن زنجیر استثمار سرمایه‌داری بیشتر است. برای نمونه  
 در زمانیکه امریالیست‌های آناتس سمنی می‌نمودند تا تاکید  
 بر ارتشهای کوچک ملل کوچک مجاور شوروی به حکومت پرور  
 لتاریا حمله بزنند، لنین چنین نتیجه می‌گیرد که: "این تجربه  
 در مقیاس بزرگ و جهانی آنچه را عوارضه تذکر داد هایسم  
 تصدیق مینماید. بر روی زمین اروپا و شوروی موجودند که می‌توانند  
 آتیه بشریت را تعیین نمایند. یک نیرو سرمایه‌داری بین-  
 المللی است، و در صورت پیروزی این قدرت خود را بسط  
 قصابی‌های بیشمار که می‌توان در تاریخ تکامل هر ملست  
 کوچک به آنان رجوع نمود، بکار خواهد بست. نیروی دیگر  
 پرولتاریای بین‌المللی است که برای انقلاب سوسیالیستی  
 از طریق دیکتاتوری پرولتاریا که آنرا دموکراسی کارگری  
 مینامند، می‌ریزد." (جلد ۳، کلیات، ص ۲۱۶-۲۱۵)  
 تنها در باره سئواله ملی ملی و مستعمراتی که در همین  
 کنگره در کمیته در سال ۱۹۲۰ در ۵ام ژوئن، سال  
 مطرح شده (و توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که  
 استناد تدافین تئوری "سه جهان" به لنین به همین  
 رشته نظریات لنین در این کنگره است) لنین می‌گوید:  
 "شرایط عینی جهان دیکتاتوری پرولتاریا را امروزه در  
 دستور روز قرار داده است. انکشاف سیاسی جهان اجبارا  
 بگرد یک نقطه متمرکز است - مبارزه پرولتاریای جهانی بسیر  
 قابل اجتناب از یکسو جنبشهای سوسیالیستی کارگران پیشرو  
 در کشورهای پیشرفته و از دیگر سو تمامی جنبشهای رهایی  
 بخش ملی در مستعمرات و میان طبقاتی ستم دیده و تجمع  
 گرد فاند، کسانیکه از تجارب تلخ می‌آموزند که تسلسلاره

نجاتشان در پیروزی سیستم سوسیالیسم جهانی  
 نهفته است." بازمی بینیم که بحثهای لنین در رخد مست  
 روشن نمودن شکل بندی د و نیروی اساسی و با د و ارد و گاه  
 انقلاب وضد انقلاب پس از پایان جنگ و پیروزی انقلاب  
 اکبره می‌باشد.

در همین رابطه تقسیم جهان، همانطوریکه در نسیل  
 آمده، تدافین تئوری "سه جهان" سعی مینماید و نمود  
 سازند که گویا لنین کشورهای مغلوب در جنگ  
 اول را در کنار کشورهای مستعمراتی و روسیه سوسیالیستی  
 قرار داده و مجموعه این اصطلاح نیرو را "نیروی عمده"  
 "ضد امریالیست" معرفی مینماید. مقاله مورد بحث با  
 استناد غلط به لنین سعی دارد بخالد خود نشان دهد،  
 که آلمان امریالیستی که در نتیجه جنگ در یک موقعیت  
 "مستعمراتی" قرار گرفته بود، در شرایط بعد از جنگ  
 دیگر دارای ماهیت ضد امریالیست، گردید به سبب:  
 "بسیار پیروزی آلمانیان کما اینستود:  
 تحت فشار قرار گرفتن بیزار بود، خواهان تغییر ماهیت  
 (روسی) بود و در عین حال میکوشید تا از طریق استناد  
 از تضاد میان ایالات متحده و بریتانیا و فرانسوا مجمع  
 خود برین آید. آلمان که خود قبل از جنگ یک کشور امپری-  
 یالیستی بود، به کشور تحت ستم و برده تبدیل شده بود  
 ترین تضاد ها را با قدرتهای امریالیستی داشت." (ص ۹۰)  
 تاکید از ماست که حال ما توجه خواننده را به همان نقل  
 قولی که در نقل آمده و آلمان امپریالیست مغلوب و روسیه  
 سوسیالیستی و مستعمرات را "نیروی عمده ضد امریالیستی"  
 قلمداد می‌کند، جلب می‌کند تا روشن شود که از نقطه نظر  
 تئوری "سه جهان"، شکست یک کشور امریالیستی در یک  
 جنگ، امریالیستی بود، و این تغییر مناسبات اجتماعی روئی-  
 اش باعث تغییر ماهیت آن کشور از یک کشور امریالیستی  
 به یک کشور غیر امریالیستی و یا ضد امریالیستی میگردد.  
 ولی آیا اینطورکه تدافین تئوری "سه جهان" سعی می-  
 نمایند از لنین یک آموزگار اپورتونیزم ساخته، او را تدافع  
 "مبارزه ضد امریالیستی آلمان امریالیستی" بنامیناند  
 واقمیت دارد؟ و جالب تر آنکه تدافین تئوری "سه جهان"  
 در نقل قولی که از لنین آورده اند تا ترزیف بیستی خود  
 را مارکسیستی-لنینیستی جلوه دهند، لنین را تحریف  
 کرده، تنها نمی از نقل قول او را آورده و تمام روحیه  
 انقلابی آنرا تهی می‌سازند. توجه کنید در خبرنامه یکسن  
 شماره ۶۱ نقل قول بدینقرار است: "ملم روسای به حد  
 میلیون نفر ستم و برده می‌آید. در نزال سنگ آلمان را می‌ریزد،  
 گله شیره او را می‌مید آید. و او را تا موقعیت بی‌خوابی-  
 سابقه بندی تنزل داده است و حال بخش جا افتاد نقل  
 قول چنین آمده می‌باشد: "حتی عقب ماندن ترین بخشهای  
 جماعت دنیای آلمان اعلام کرده اند که موافق بلشویکیها  
 هستند، که متحدین بلشویکیها می‌باشند." این کلاما طبیعی  
 است چرا که (توجه کنید) در "مبارزه برای موجودیت خود،  
 جمهوری شوروی تنها نیروی جهان است که با امریالیسم  
 مبارزه می‌کند" و امریالیسم امروزه یعنی اتحاد میان فرانسه،  
 بریتانیا و آمریکا. (ص ۳۰۶-۳۰۷ کلیات آثار لنین - جلد ۳  
 انگلیسی تاکی از ماست)

البته ناگفته نماند که آلمان مغلوب در موقعیتی قرار  
 داشت که پرولتاریا و خلق آلمان بقول استالین در تنها از  
 سوی امریالیست‌های آناتس مود مست قرار داشت بلکه پرور  
 زواری امریالیست شکست خورده آلمان نیز جور شکست خود  
 را بهوش آنان انداخته و ستم و دگرگانه‌ای بر خلق آلمان وارد  
 می‌آید. آری موقعیت "مستعمراتی" آلمان در دین معنی  
 بود که پیروزی امریالیست آلمان، همانند بدین شکست  
 خورده، متلا می‌نمود تا موقعیت قلبی خود را احیا و یسا  
 موقعیت ممتازی به دست آورد، و پرولتاریا و خلق آلمان در  
 موقعیتی بود که از سوی د و نیروی پرولتاریا امریالیست تحت  
 ستم و استثمار قرار گرفته و تنها راه رهایی‌اش از این ستم  
 این ستم و دگرگانه در انقلاب پرولتری می‌باشد.

تدافین تئوری "سه جهان" همچنین با تحریف  
 استالین و مائوتسه دین سعی می‌نمایند که تئوری "سه جهان"  
 را تقویت کرده و حتی مانی این تئوری را همانطوریکه  
 گفته شد باین دور پرولتاریا نیز نسبت می دهند. ما  
 در زیر سعی خواهیم نمود بطور مختصر نقطه نظرات است-  
 لنین و مائوتسه دین و همچنین انورخوچه را در رابطه با  
 تقسیم جهان به "دو ارد و گاه" و استناد غیر آستانه به مجبور  
 تضاد اساسی عصر امریالیسم، نقل نمائیم.  
 ب- استالین، مائوتسه دین و انورخوچه

استالین در سال ۱۹۲۵ در مورد اوضاع جهانی  
 چنین اظهار نظر کرد: "دنیای به ارد و گاه تقسیم شده،  
 ارد و گاه سرمایه داری برهبری سرمایه انگلیسی و آمریکایی  
 و ارد و گاه سوسیالیسم برهبری اتحاد شوروی. زیرا اوضاع  
 جهانی هر چه بیشتر توسط رابطه نیروهای این دو ارد و  
 گاه تعیین می‌شود." (تاریخ کار چهاردهمین کنگره فرانسه  
 حزب بلشویک، ص ۱۹۲۵، تاکید از ماست) در همین سال  
 در چهاردهمین کنگره حزب کمونیست در آرژانتا از اوضاع  
 جهانی استالین از چهار تضاد اساسی نام برده و فقط

تضاد درون امریالیست‌ها را به دو دسته یعنی یک تضاد  
 بین امریالیست‌های فاتح در جنگ و دوم تضاد بین امریالیست-  
 لیمت‌های فاتح و مغلوب در جنگ جهانی اول تقسیم میکند.  
 و در نتیجه روپهنرفته از پنج تضاد نام میرد. وی سبب  
 تاکید میکند: "پس از اینکه سرزمین‌ها را با هر صدمه  
 وجود گذاشت، بعد از اینکه روسیه کهن با اتحاد شوروی  
 بدل شده، دیگر دنیا سرمایه داری بکارچه به موجود  
 خود خاتمه داد. و دنیا به ارد و گاه تقسیم شد: ارد و گاه  
 امریالیسم و ارد و گاه سارزه بر علیه امریالیسم. این اولین  
 نکته است که باید بدان توجه کرد." (استالین، گزارش به  
 کنگره ۱۴)

دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۷، استالین  
 در راپورت همن کنگره حزب کمونیست شوروی با تحلیل از اوضاع  
 اقتصادی - سیاسی کشورهای امریالیستی و تضاد های  
 درون سیستم امریالیستی بحث نکته مهم اشاره میکند.  
 یکم اینکه تولید در کشورهای سرمایه داری نسبتا در چند  
 سال گذشته رشد کرده و از سطح ما قبل جنگ نیز افزون  
 شده است و سرمایه داری بیک ثبات نسبی دست یافته  
 است. در عین حال رشد سرمایه داری بسیار ناگهین  
 صورت گرفته و حدت تضاد های درون امریالیستی  
 مسأله تقسیم مجدد جهان را در دستور کار امریالیستی  
 قرار داده است. دوم اینکه استالین در زمینه شرایط  
 جنبش انقلابی به دو نکته اشاره میکند. الف - "سروای  
 دین زدن به جنگ، افزایش تسلیحات کافی نیست، سازمان-  
 دهی بلوکهای جدید کافی نیست، برای این منظور می-  
 بست علاوه بر این پشتگاه کشورهای سرمایه‌داری را تقویت  
 نمود. ... در نتیجه فاشیستی کردن تدریجی سیاست  
 دول بورژوازی." ب - "مشکل نیست پیغمبر که این فشار  
 و حیثانه دول فاشیستی از جانب خلقهای ستم دیده در  
 مستعمرات و طبقه کارگر در متروپول‌ها با عکس العمل مواجه  
 خواهد شد. حقایق از قبیل رشد جنبش انقلابی در چین،  
 اندونزی، هند و غیره نمیتواند اهمیت تعیین کننده‌ای برای  
 سرزشت امریالیست جهانی نداشته باشد.

برای خداتان قضاوت کنید. از ۱۹۰۵ میلیون سکنه  
 تمام جهان، ۱۱۴ میلیون در مستعمرات و کشورهای وابسته  
 بسته ۱۴۳۰۰۰۰۰۰ در شوروی و ۳۴۰۰۰۰۰۰ در  
 کشورهای بینابینی و فقط ۲۳۰۰۰۰۰۰۰ در کشورهای  
 بزرگ امریالیست که به مستعمرات و کشورهای وابسته ستم  
 روا میدارند زندگی میکنند." (تاکید از ماست) برخلاف  
 نظر تدافین تئوری "سه جهان" که بحث آخر از نقل قول  
 فوق استالین را بنامه هسته مرکزی گزارش استالین به کنگره  
 ۱۵ و در ردیف تقسیم بندی کشورهای "سه جهان" قرار  
 میدهند، تقسیم بندی چهارگانه کشورهای توسط استالین  
 فقط همانگونه که از محتوی مجموعه نقل قول فوق پیداست  
 در رابطه با اینست که چگونه تعداد کوچکی از دول بزرگ  
 امریالیستی بر جمعیت کثیری از خلقهای کشورهای تحت  
 ستم، ستم روا داشته و چگونگی این امر موجب دین زدن به  
 انقلاب در مستعمرات گردیده است. و در حقیقت از مجموع  
 عد نقل فوق استالین مستفاد می‌شود میشد که این از  
 یکطرف به تشدید تضاد پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای  
 متروپول و از طرف دیگر به تشدید تضاد خلقهای مستعمرات  
 و نیمه مستعمرات با امریالیسم اشاره میکند و هیچگونه  
 مبارزه ۳ ارد و گاه کشورهای وابسته تذکر در مرکز شوروی قرار  
 نداد. استالین در عین حال به تشدید تضاد اتحاد  
 شوروی و دول امریالیستی نیز اشاره کرده می‌نویسد: "بنا-  
 براین، برای آماده سازی زمینه برای جنگهای امریالیستی  
 آینده، برای کنترل بیشتر طبقه کارگر "خود" برای متحد  
 نگاه داشتن مستعمرات "خود" به منظور تقویت پشتگاه سرمایه  
 داری، لازم است که اروپایان پرولتاریا قبل از هر چیز در این  
 فکر باشند که اتحاد شوروی پایگاه و متنور انقلاب راکه  
 علاوه بر این میتواند بزرگترین بازار کشورهای سرمایه‌داری  
 باشد تحت فشار قرار دهند. و در نتیجه زنده شدن گرا-  
 بیسات تجار و کارخانه در میان امریالیست‌ها و سیاست منفرد  
 کردن و احاطه شوروی و سیاست آماده کردن شرایط برای  
 جنگ علیه شوروی." (استالین، گزارش به کنگره ۱۵)

در سال ۱۹۲۸ ششمین کنگره کمیتن با شرکت اکثر-  
 یت قاطع احزاب کمونیستی جهان در مسکو تشکیل گردید  
 و برای اولین بار پس از نطق افتتاحیه مارکس در انترناسیونال  
 نال اول در سال ۱۸۶۴ موفق گردید برنامه سوسیالیسم  
 "برنامه کمیتن" بصورت برنامه برساند. در این برنامه تاریخی  
 که بر مبنای نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین و استالین تدوین  
 شده بود، قوانین و تضاد های سرمایه‌داری و تکامل آن به  
 سرمایه‌داری انحصاری مورد بحث قرار گرفت و به تضاد های  
 مهم عصر امریالیسم اشاره شد و وظایف جنبش کمونیستی  
 تعیین گردید. در این برنامه از جمله می‌خوانیم: "تکامل  
 سرمایه‌داری و بخصوص عصر امریالیسم تکامل آن، تضاد های  
 اساسی را در یک مقیاس هر چه بزرگتر بوجود می‌آورد.  
 رقابت بین سرمایه‌داریان کوچک این خود را به رقابت  
 میان سرمایه‌داریان بزرگ می‌دهد. موقعیت رقابت میان سر-  
 یقه در صفحه ۱۱

ماید ازان بزرگ فروکش میکند ، این رقابت بین مجموعه قظیهای عظیم سرمایه داری و دولتهایشان شعله رو میگردد . بحرانهای محلی و ملی جای خود را به بحرانهای میدهند که چندین کشور و سپس مجموعه جهان را در بر میگیرد . جنگهای محلی جای خود را بجنگهای مابین بلوک دولتها و دستهای جهانی میدهند . مبارزه طبقاتی از علیت منفرد تک گروههای کارگران به مفاصحات ملی و سپس بهارزمین- المللی پرولتاریای جهانی پیوسته میشود .

بعیروازی جهانی می انجامد و بالاخره در نیروی اصلی انقلابی بر ضد قدرت سازمان یافته سرمایه مالی متشکل میشوند ، از یکطرف کارگران کشورهای سرمایه داری و از طرف دیگر سرمایه داری و سرمایه های خارجی ، خود را با هم متحد میکنند .

که در تحت رهبری جنبش انقلابی پرولتاریای بین المللی به پیش میروند . و در جای دیگر مشخصا به تضاد اساسی عصر امپریالیسم بد بنگونه اشاره میشود ؛ سیستم امپریالیسم جهانی و همراه آن ثبات نسبی سرمایه داری ، در نتیجه چندین عامل در حال از بین رفتن است ؛ اول تضاد بین کشورهای امپریالیستی و بالاخره اعمال هژمونی برجهت جنبش انقلابی جهانی توسط دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی ، روشن است که مبارزات کمیتن نیز در ارزیابی از تضاد جهانی بر مبنای تحلیل از قوانین سرمایه مالی ، تضاد های اساسی عصر و مبارزه و وارد نگاه میباشد و سنه معیارهای قلابی مبارزه " که نیرو" که مدافعین " که جهان بدان اشاره میکنند . و اصولا از مدافعین " که جهان " باید پرسید که چگونه است که در زمان تدوین برنامه کمیتن هیچ کدام از احزاب کمینستی جهان درکی را که امروز بعد از ۵۷ سال کاشفین تئوری " که جهان" از صحبت لنین در کنگره دوم کمینتن کرد مانند " نکندند ؟ و چرا تکامل انقلاب جهانی را بر مبنای مبارزه " که ارد نگاه " و یا " که گروه کشورها " تدوین نکردند ؟

شازده همین کنگره حزب کمینست شوروی در سال ۱۹۳۰ در زمان بزرگ عظیم جهان سرمایه داری تشکیل گردید . این بحران که در مرکز آن مسأله اضافه تولید قرار داشت ، منجر به حادث شدن کلید تضاد های اساسی سرمایه داری گردید . و بدین استالین در گزارش خود به کنگره نتیجه بحرانی را رابیطه با تضاد های اساسی عصر امپریالیسم پنجین ارزیابی میکند : " بهترین نتیجه بحرانی جهانی اقتصادی اینستکه تضاد های موجود در بین سرمایه داری را بران عیان نموده و تشدید میکند . الف - این بحران تضاد های بین کشورهای عده امپریالیستی را عریان کرده و تشدید میکند . . . در اینجا تضاد عده بین آمریکا و انگلستان است . . . ب - این بحران تضاد های بین کشورهای پیروز و کشورهای مغلوب را عریان کرده و تشدید میکند . . . ج - این بحران تضاد های بین دولتهای امپریالیستی و کشورهای مستعمره و وابسته را عریان کرده و تشدید میکند . . . د - این بحران تضاد های بین پرولتاریا و پرولتاریای کشورهای سرمایه داری را عریان کرده و تشدید میکند . . . علاوه بر اینها معذالک تضاد دیگری نیز وجود دارد . من به تضاد بین جهان سرمایه داری و اتحاد شوروی اشاره میکنم . " ( استالین ، گزارش به کنگره شانزدهم ) باز در اینجا نیز معیار ارزیابی استالین از تضاد جهانی بر مبنای ارزیابی شخصی از تضاد های اساسی عصر امپریالیسم است و نه هیچ معیار دیگر .

در کنگره هفدهم حزب کمینست شوروی در سال ۱۹۳۴ استالین در مورد تضاد جهانی چند نکته مهم را در زمینه اقتصاد امپریالیسم و تضاد های درون سیستم امپریالیسم و همچنین حدت یابی تضاد بین اتحاد شوروی و بلوک کشورهای امپریالیستی فاشیستی متذکر گردید . بکم اینکه بحران اقتصادی در تمام شعبان اقتصادی ، صنعت ، کشت و وری ، تجارت ، پولی و غیره ، در چند سال گذشته وجود داشته است . دوم اینکه در زمینه سیاسی ، روابط بین کشورهای سرمایه داری و در درون کشورهای سرمایه داری و به و خاتم گراشیده و نیروهای فاشیستی با روی کار آمدن فاشیسم در آلمان تحویت شده و بر چهار نظامی - فاشیست ( پیروزه ژاپن ) در سطح جهانی افزوده شده و تمام امپریالیستها به سیاست نظامیگری و تسلیحات دامن زده اند و برای یک جنگ جهانی جدید امپریالیستی آماده میشوند . سوم اینکه قدرت اقتصادی اتحاد شوروی چندین برابر از آن شده است .

تحلیل استالین و کمینتن از تضاد بین المللی بین سالهای ۱۹۳۰ تا بعد از جنگ جهانی دوم مؤلفه نسبتا مفصلی است که در مقالات دیگری مختصرا به بیان برخورد خواهد شد .

رفیق ماگنسه درون در نوشتههای متعددی همانستند لنین و استالین در مقاطع مختلف تاریخی مبداء و مبنای تحلیلی را از تضاد بین المللی در عصر امپریالیسم زمیسه

مبارزه و وارد نگاه و برخورد مشخص به تضاد های اساسی عصر امپریالیسم قرار داده است . فی المثل در مقاله " مگرایی نوین " رفیق ماگنسه وجود صرفا و وارد نگاه در عرصه بین المللی اشاره کرده و مقلده " نیروی سوم " وارد نگاه سوم و چیزهایی از این قبیل را از نقطه نظر استراتژیک اکتفا نغی میکند . " در وضع بین المللی امروز ، هر قدر ما در دستهای و نیمه دستمهرات با خود را در جبهه امپریالیستی قرار میدهند و جزئی از نیروهای ضد انقلاب جهانی میگردد . و یا در جبهه ضد امپریالیستی جسای میگرد و جزئی از نیروهای انقلاب جهانی میشود ، او باید یکی از این دو راه را برگزیند ، راه دیگری نیست . اگر باره مگرایی نوین ) و یا در جای دیگری میخوانیم ؛ تجربه ای که در طی آن چهل سال و این بیست و هشت سال انداخته شده نشان میدهد که جیتی های در کنار امپریالیسم قرار میگیرند یا در کنار سوسیالیسم . استالینی در میان نیست بر دو واسطه نیتوان سوازی کرد . راه سومی وجود ندارد . ما با دارنده استراتژی چانگوشیک که در کنار امپریالیسم جای دارد مخالفیم و یا پنداره ای مربوط به راه سوم هم مخالفیم " ( در راه دیکتاتوری در مگرایی خلق تاکتیک از ماست ) . رفیق ماگنسه در مورد تضاد جهانی و تضاد های اساسی جهان امپریالیستی در سال ۱۹۴۵ نوشت : " امروز همانطور که استالین بدتها پیش خاطر نشان ساخته ، هنوز به تضاد بزرگ در جهان کنین وجود دارد که عبارتست از : اول تضاد بین پرولتاریا و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی ، دوم تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی ؛ سوم تضاد بین کشورهای مستعمره و دولتهای امپریالیستی ؛ و کشورهای مترویل امپریالیستی از طرف دیگر . این سه تضاد نه تنها هنوز موجودند ، بلکه حادث تر و پرمهانه تر نیز گردیده اند . " ( پیژون پیروزی که کوه را از جا میکند ) در کنار این سه تضاد رفیق ماگنسه تضاد بین جهان نو ( اتحاد شوروی و جهان کنین ( امپریالیسم ) را نیز در نظر دارد . بد اینم تئوری " که جهان " پیوزده مایلند تز استراتژیک " که جهان " را ملهم از تحلیل ماگنسه درین از وضعیت نیروهای سیاسی در گیر در خاورمیانه ( کانال سوئز ) در سال ۱۹۵۶ بداند . ایشان میفرماید : " که " که جهان " امروز با " که نیروی " در گیر در کانال سوئز در آن زمان قابل قیاس اند . حال قضیه کانال سوئز از چه قرار است ؟ سه سبب سیاسی مختلف یکم ، امپریالیسم آمریکا ، دوم ، امپریالیسم لیسم انگلیس و فرانسوی و سوم خلفهای منطقه ناشی از د رشته تضاد مهم یعنی از یکطرف ما بین امپریالیستهای امریکائی و رقبای انگلیسی فرانسوی آنها و از طرف دیگر بین مجموعه امپریالیستها و خلفها موجود بودند که رفیق ماگنسه درون بدین رستی به آنها اشاره میکند . تحریر سلف و سلفیست مدافعین تئوری " که جهان " را تنها با دو مثال در این رابطه میتوان روشن نمود . بعنوان مثال اگر فرضا اتحاد شوروی نیز در آرتزان بطور فعال تری در جریان کانال سوئز درگیر میشد ، مسلما نه با " که نیرو" بلکه با " چهار نیرو" روبرو میشدیم . اول ، بد بر این امریونگرا - جان تئوری " که جهان " مجبور بودند تئوری " چهار نیرو" و " چهار جهان" را اختراع کنند ! و ثانیا اگر بزم شمس رفیق ماگنسی تئوری را تحت تاثیر وقایع کانال سوئز تدوین نموده ( درگیری سه نیرو در بحران کانال سوئز ) چرا در سال ۱۹۵۷ وی صحبت از وجود " دو باد " در جهان یعنی " باد شرق " و " باد غرب " سخنان نظیر در وارد نگاه انقلاب و ضد انقلاب میکند و یا در سال ۱۹۶۳ هنگام طرح " ۲۵ نکته " در پاسخ به روزنامههای شوروی در معیارهای مارکسیستی برخورد به تضاد های اساسی عصر استفاده نمود ؟ و سعی از تئوری " که جهان " در این زمان بیان نیامده ؟ برخوردی روشن است که نکات مهمی که از " ۲۵ نکته " در مورد خط مشی عمومی جنبش بین المللی طرح شده ازسرتا با با اراجیف ضد انقلابی تئوری " که جهان " در تضاد است . فی المثل در " ۲۵ نکته " مشخصا به چهار تضاد اساسی جهانی اشاره شده است و یا در مورد خط مشی عمومی جنبش کمینستی و جبهه واحد " مورد نیاز خلفا اینگونه صحبت میشود : " اتحاد پرولتاریا های سراسر جهان با کلیه خلفا و ملل مستعمره ، مبارزه علیه امپریالیسم و مرتجعین کلیه کشورها ، احراز صلح جهانی ، آزادی ملی و مگرایی - سوسیالیسم و سوسیالیسم ، سلف و تسویه ارد و سوسیالیسمی حصول تد ریحی پیروزی کامل انقلاب پرولتاریای جهانی و ایجاد جهانی نوین - جهان بدین امپریالیسم ، بدون سرمایه داری و بدون استثمار . . . این مشی عمومی عبارت از " ایجاد جبهه واحد و سلف علیه امپریالیسم و مرتجعین کشورهای مختلف به سرکردگی آمریکا میباشد که هسته آن را اردی سوسیالیست و پرولتاریای جهانی تشکیل میدهد و این مشی عمومی عبارتست از بسیج بی برای توده ها و تسویه نیروهای انقلابی ، جلب نیروهای بینابینی و منفرد ساختن نیروهای ارتجاعی . این مشی عمومی عبارتست از مشی مبارزه فاطمانه انقلابی سراسر جهان و به آخر رساندن انقلاب جهانی پرولتاریا و همچنین

عبارتست از مشی موثر ترین مبارزه علیه امپریالیسم و دفاع فکری می کنیم که این مشی امروز در ارگان خرد کماکان صادق است . فقط با در نظر گرفتن تبدیل شوروی سوسیالیستی به شوروی امپریالیستی امروز مبارزه بر ضد امپریالیسم در مجموع میباشد در هسته خود مبارزه بر ضد دابر قدرت آمریکا و شوروی را نشان دهد .

در گزارش به نهمین کنگره حزب کمینست چین که تحت نظر رفیق ماگنسه تدوین شده بود با مشخصا در رابطه با تحلیل از تضاد جهانی به تئوری " که نیرو" بلکه به تضاد های اساسی جهان اشاره میشود . . . در جهان امروز چهار تضاد مهم وجود دارد . تضاد بین ملتبهایی مستعمره از یکطرف و امپریالیسم و سوسیالیسم - امپریالیسم از طرف دیگر ، تضاد بین پرولتاریا و پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری و پرولتاریستی . تضاد بین کشورهای امپریالیستی و سوسیالیسم امپریالیستی و مابین کشورهای امپریالیستی . و تضاد بین کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم از طرف دیگر . در همین کنگره حزب کمینست چین در زمان حیات ماگنسه درون نیز بر خصوصیات عصر حاضر تاکید نمود . ما در این مورد چنین میخوانیم ؛ " صد و مائو نظریه ما آموخته است که ما هنوز در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریا بسر میبریم . . . لنین خاطر نشان ساخت که امپریالیسم سرمایه داری انحصاری ، سرمایه داری انگلی و زوال یابنده و سرمایه داری متخضر میباشد . او همچنین گفت که امپریالیسم تمام تضاد های سرمایه داری را بخایت خود میکند . او بنا بر این نتیجه گرفت که " امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست . . . از زمان فوت لنین از تضاد جهانی دستخوش تغییرا بزرگی شده است ، لیکن عصر عوی نشده است " ( تاکید از ماست )

رفیق انور خوجه در مورد خصوصیات اساسی عصر کنونی در پنجمین کنگره حزب کارآلبانی چنین میگوید ؛ " خصوصیات اساسی عصر ما بعنوان عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم ، عصر مبارزه و سیستم اجتماعی تضاد ، بعنوان عصر انقلابات پرولتاری و آزاد بخش ملی ، عصر سقوط امپریالیسم و انهدام سیستم استعماری ، بعنوان عصر پیروزی سوسیالیسم و کمینسم در مقیاس جهانی ، هر روزه قابل لمس تر و بوضوح روشنتر میگردد .

رفیق انور خوجه در گزارش خود به ششمین کنگره حزب کارآلبانی در سال ۱۹۷۱ در زمینه مبارزه و وارد نگاه در شرایط امروز تاکید نموده می نویسد ؛ " نیروهای امپریالیسم ، روزیونیسم و ارتجاع در یک طرف سفتتر و در حالیکه نیروهای سوسیالیسم ، جبهه خلق برهبری طبقه کارگر بین المللی در طرف دیگر ایستاد ماند ، خط فاصل بین آنها در تمام زمینه ها هر چه بیشتر عیان تر میشود " و در زمینه مبارزه پرولتاریا ، یای بین المللی و متحد بین آنها در کشورهای عقب مانده می نویسد ؛ " امروز ما شاهد برخورد های طبقاتی مهمی مابین کارگران سرمایه و قدرت دولتی آن هستیم " ، " امپریالیسم جهانی ضریات هر چه سنگینتری از مبارزات آزادی بخش خلفهای آسیا ، آفریقا و آمریکا لاتین که در همه جا بیجا شده اند دریافت میکند . " و با تحلیل مشخص از روند تضاد بین المللی بر این اصل لنینی دابر بر اینکه عصر امپریالیسم عصر انقلابات پرولتاری و عصر انقلاب جهانی است عهده می گذارد ؛ " مسیر تکامل جامعه بشری امروز توسط انقلاب باز شده و تعیین میگردد . " رفیق انور خوجه مجددا در هفتمین کنگره حزب کارآلبانی در سال ۱۹۷۱ اینچنین تاکید میکند ؛ " جهان در مرحله ای است که مسأله انقلاب آزادی ملی صرفا یک آرزو و دروغ نبوده ، بلکه مسأله ایست که همین امروز راه حل میطلبد .

اینچنین است معیارهای رهبران پرولتاریا در تحلیل از تضاد جهان در در وانهای مختلف عصر امپریالیسم . ما در مقالات آینده سعی خواهیم نمود اجزاء دیگری از تئوری روزیونیستی " که جهان " را بررسی نمایم . ادامه دارد .

از دست آورد های . . . در بوگسلاوی بروز کرد . ( انقلاب پرولتاری و روزیونیسم خورشید ، یکن ۱۹۶۴ )

" امر سلم را نمیتوان انکار کرد . از هم اکنون بر همه روشن است و حتی برای درک مسئله احتیاج بدین بیانات رسمی نیست ، که تیتو مانند خورشید از همان افکار عمیق روزیونیستی که عوارض خائنین به مارکسیسم را به تحریف آورده است الهام میگیرد . آنها در فعالیت عطفی انشعاب بگرانه و ضد مارکسیستی اهداف مشترکی را دنبال میکنند ؛ از بین بردن روحیه انقلابی در جنبش کمینستی بین المللی بخاک سپردن مارکسیسم لنینیسم ، نابود ساختن سوسیالیسم و احیای سلطه امپریالیسم .

( انور خوجه ، کزنش خورشید در مقابل تیتو )

